

مسنوی معنوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی

بر اساس نسخه تصحیح شده از بنوالدیکلون

همراه با کشف الالبات

با اشراف: دکتر جم رضا زاده نیک

به اهتمام: شمس الدین خورشید کلاه

با مقدمه دکتر عبدالحسین زرین کوب



صدای
مطهر

تهران، ۱۳۸۷



سرشناسه:	مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، ۶۰۴ - ۶۷۲ ق.
عنوان فرارادادی:	[مثنوی]
عنوان و پدیدآور:	مثنوی معنوی بر اساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون / مولانا جلال الدین محمد بلخی؛ به کوشش شمس الدین خورشیدکلاه.
مشخصات نشر:	تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری:	چهل و نه، ۱۱۹۸ ص.
شابک:	964-6494-51-X
یادداشت:	تپا
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۷ ق.
شناسه افزوده:	نیکلسون، رنلد الین، ۱۸۶۸ - ۱۹۲۵ م.
شناسه افزوده:	Nichoeson, Reynold Alleyne
شناسه افزوده:	خورشیدکلاه، شمس الدین.
رده بندی کنگره:	د ۵۲۹۸۱۳۸۵ PIR
رده بندی دیویی:	۸۶/۳۱
شماره کتابخانه ملی:	۲۵۶۱۵ - ۸۵ م



فروشگاه: فلکه دوم تهرانپارس، خیابان جشنواره، پلاک ۲۰، تلفن ۷۷۷۰۲۷۶۸ - ۷۷۲۹۰۴۴۶

مولانا جلال الدین محمد بلخی

مثنوی معنوی

بر اساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون

به اهتمام شمس الدین خورشیدکلاه

با اشراف، دکتر رحیم رضا زاده ملک

چاپ اول، ۱۳۸۷ ه. ش. - تهران

لیتوگرافی، صدف

چاپ، چاپخانه مهارت

طراحی جلد، احمد قلی زاده

حروفچین، اصغر قلی زاده

نمونه خوان: میترا افشار

تیراژ، ۳۳۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

تهران، صندوق پستی ۱۸۳-۱۳۱۴۵

شابک: ۹۶۴-۶۴۹۴-۵۱-X

ISBN: 964-6494-51-X

Printed in Iran

۱۱۰۰۰ تومان



فهرست مطالب

پیشگفتار	سی و نه
شرح حال مولانا جلال‌الدین به قلم استاد فروزانفر	چهل و پنج

دفتر اول

حکایت عاشق شدن پادشاه بر کنیزک	۶
ظاه‌رشدن عجز حکیمان از معالجه کنیزک بر پادشاه و روی آوردن	۷
از خداوند ولی التوفیق درخواستن توفیق رعایت ادب در همه حالها	۸
ملاقات پادشاه با آن طبیب الهی که در خوابش	۸
بردن پادشاه آن طبیب را بر سر بیمار تا حال او را ببیند	۹
خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه با کنیزک جهت دریافتن رنج کنیزک	۱۱
دریافتن آن ولی رنج را و عرض کردن رنج او را پیش پادشاه	۱۲
فرستادن شاه رسولان به سمرقند به آوردن زرگر	۱۲
بیان آنکه کشتن و زهر دادن مرد زرگر به اشارت الهی بود	۱۴
حکایت مرد بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان	۱۵
داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت از بهر تعصب	۱۷
آموختن وزیر مکر پادشاه را	۱۸
تلبیس وزیر با نصارا	۱۸
قبول کردن نصارا مکر وزیر را	۱۹
متابعت کردن نصارا وزیر را	۱۹
قصه دیدن خلیفه لیلی را	۲۱
بیان حسد وزیر	۲۲
فهم کردن حادقان نصارا مکر وزیر را	۲۲
پیغام شاه پنهان مر وزیر را	۲۳
بیان دوازده سبط از نصارا	۲۳
تخلیط وزیر در احکام انجیل	۲۳
بیان آن که این اختلاف در صورت روش است نه در حقیقت راه	۲۴
بیان خسارت وزیر درین مکر	۲۵

- ۲۶ مکر دیگر انگیختن وزیر در اضلال قوم
- ۲۷ دفع گفتن وزیر مریدان را
- ۲۷ مُکَرَّر کردن مریدان که خلوت را بشکن
- ۲۸ جواب گفتن وزیر که خلوت را نمی شکتم
- ۲۸ اعتراض مریدان بر خلوت وزیر
- ۳۰ نومید کردن وزیر مریدان را از رفیق خلوت
- ۳۰ ولیمهد ساختن وزیر هریک امیر را جدا جدا
- ۳۱ کشتن وزیر خویش را در خلوت
- ۳۱ طلب کردن اُمّت عیسی علیه السلام از اُمرا که ولیمهد از شما کدام است
- ۳۲ منازعت اُمرا در ولیمهدی
- ۳۳ تعظیم نعت مصطفی علیه السلام که مذکور بود در انجیل
- ۳۴ حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاک دین عیسی سعی مینمود
- ۳۵ آتش کردن پادشاه جهود و بُت نهادن پهلوی آتش که هر که
- ۳۶ به سخن آمدن طفل در میان آتش و تحریض کردن خلق را
- ۳۷ کج ماندن دهان آن مرد که نام مُحَمَّد را علیه السلام به تَسَخّر خواند
- ۳۷ عتاب کردن آتش را آن پادشاه جهود
- ۳۸ قصّه باد که در عهد هُود علیه السلام قوم عاد را هلاک کرد
- ۳۹ طنز و انکار کردن پادشاه جهود و قبول ناکردن نصیحت
- ۴۰ بیان تَوَكُّل و ترک جهد گفتن نخجیران به شیر
- ۴۰ جواب گفتن شیر نخجیران را و فایده جهد گفتن
- ۴۱ ترجیح نهادن نخجیران توکل را بر جهد و اکتساب
- ۴۱ ترجیح نهادن شیر جهد و اکتساب را بر توکل و تسلیم
- ۴۱ ترجیح نهادن نخجیران توکل را بر اجتهاد
- ۴۲ باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل
- ۴۲ باز ترجیح نهادن نخجیران توکل را بر جهد
- ۴۳ نگرستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان
- ۴۳ باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل
- ۴۴ مقرّر شدن ترجیح جهد بر توکل
- ۴۵ انکار کردن نخجیران بر خرگوش در تأخیر رفتن بر شیر
- ۴۵ جواب خرگوش نخجیران را
- ۴۵ اعتراض نخجیران بر سخن خرگوش



جواب خرگوش نخجیران را	۴۵
ذکر دانش خرگوش و بیان فضیلت و منافع دانش	۴۶
بازطلبیدن نخجیران از خرگوش سیر اندیشه او را	۴۶
منع کردن خرگوش راز را از ایشان	۴۷
قصه مکر خرگوش	۴۷
زیافتِ نأویلِ ریکی مگس	۴۸
تولیدن شیر از دیرآمدنِ خرگوش	۴۸
هم در بیان مکر خرگوش	۴۹
آمدن خرگوش نزد شیر و خشم شیر بر وی	۵۱
عذرگفتن خرگوش	۵۱
جوابگفتن شیر خرگوش را و روان شدن با او	۵۲
قصه هُدهُد و سلیمان در بیان آنکه چون قضا آید	۵۳
طعمه زاع در دعوی هُدهُد	۵۳
جوابگفتن هدهد طعمه زاع را	۵۴
قصه آدم علیه السلام و بستن قضا نظر او را از	۵۴
پای واپس کشیدن خرگوش از شیر چون نزدیک چاه رسید	۵۵
پرسیدن شیر از سبب پا واپس کشیدن خرگوش	۵۶
نظرکردن شیر در چاه و دیدن عکس خود را	۵۷
مژده بردن خرگوش سوی نخجیران که شیر در چاه افتاد	۵۸
جمع شدن نخجیران گرد خرگوش و ثناگفتن او را	۵۹
پنددادن خرگوش نخجیران را که بدین شاد مشوید	۵۹
تفسیر رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ	۶۰
آمدن رسول روم نزد عُمَر (رض) و دیدن او کرامات عُمَر را	۶۰
یافتن رسول روم عُمَر (رض) را خفته در زیر نخل	۶۱
سلام کردن رسول روم بر عُمَر (رض)	۶۲
سؤال کردن رسول روم از عُمَر (رض)	۶۳
اضافت کردن آدم آن زَلَّتْ را به خویشتن که «زَلَّنا ظَلَمَنا» و اضافت کردن	۶۴
تفسیر وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ	۶۵
سؤال کردن رسول از عمر رضی الله عنه از سبب ابتلای ارواح	۶۵
در معنی آنکه مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ النَّصُوفِ	۶۶
قصه بازرگان که طوطی او را پیغام داد به طوطیان هندوستان	۶۷



- صفت اجتنحه طُيور عُقُول الهی ۶۸
- دیدن خواجه طوطیان هندوستان را در دشت ۶۸
- تفسیر قول فریدالدین العطار قُدس اللّٰه روحه: ۶۹
- تعظیم ساحران مر موسی را علیه السلام که چه فرمایی ۷۰
- بازگفتن بازرگان با طوطی آنچه دید از طوطیان هندوستان ۷۱
- شنیدن آن طوطی حرکت آن طوطیان و مردن آن طوطی در قفس ۷۲
- تفسیر قول حکیم ۷۵
- در معنی قوله علیه السلام إِنَّ سَعْدًا لَعُيُورٌ وَأَنَا أَعْيُزُّ مِنْ سَعْدٍ وَاللّٰهُ أَغْيَرُ ۷۵
- رجوع به حکایت خواجه تاجر ۷۷
- برون انداختن مرد تاجر طوطی را از قفس و پریدن طوطی مرده ۷۷
- وداع کردن طوطی خواجه را و پریدن ۷۸
- مضرت تعظیم خلق و انگشت‌نمای شدن ۷۸
- تفسیر هاشاء اللّٰه کَانَ ۸۰
- داستان پیر چنگی که در عهد عمر (رض) از بهر خدا روز بیتوایی ۸۱
- در بیان این حدیث که إِنَّ لِرَبِّکُمْ فِی آتَامٍ دَهْرَکُمْ تَنَحَّاتٍ ۸۲
- قصه سؤال کردن عایشه (رض) از مصطفی علیه السلام که امروز باران بارید ۸۵
- تفسیر بیت حکیم: ۸۶
- در معنی این حدیث که «اَعْتَمُوا بِرَدِّ الرَّبِيعِ» الی آخره ۸۶
- پرسیدن صدقه (رض) از مصطفی (ص) که سیز باران امروزینه چه بود ۸۷
- بقیه قصه پیر چنگی و بیان مخلص آن ۸۷
- در خواب گفتن هاتف مر عمر (رض) را که چندین زر از بیت المال ۸۸
- نالدن ستون حثانه چون برای پیغامبر علیه السلام منبر ساختند ۸۹
- اظهار معجزه پیغامبر علیه السلام به سخن آمدن سنگریزه در دست ۹۰
- بقیه قصه مطرب و پیغام رسانیدن عمر (رض) ۹۱
- گردانیدن عمر (رض) نظر او را از مقام گریه که هستی است به مقام ۹۲
- تفسیر دعای آن دو فرشته که هر روز بر سر هر بازاری منادی می‌کنند که ۹۳
- قصه خلیفه که در کرم در زمان خود از حاتم طایی گذشته بود ۹۴
- قصه اعرابی درویش و ماجرای زن او با او به سبب قلت و درویشی ۹۴
- مغرور شدن مزیدان محتاج به مدعیان مزور و ایشان را شیخ ۹۵
- در بیان آنکه نادر افتد که مریدی در مدعی مُزور اعتقاد به صدق بندد ۹۶
- صبر فرمودن اعرابی زن را و فضیلت صبر و فقر گفتن با زن خود ۹۶

- نصیحت کردن زن مر شوی را که سخن افزون از قدم و از مقام مگو ۹۷
- نصیحت کردن مرد مر زن را که در فقیران به خواری منگر و در کار حق ۹۸
- در بیان آنکه جنبیدن هر کسی از آنجا که وی است هرکس را از جنبه ۹۹
- مراعات کردن زن شوهر را و استغفار کردن از گفته خویش ۱۰۰
- در بیان این خبر که إِنَّهُمْ يَغْلِبُونَ الْأَقْلَّ وَ يَغْلِبُهُنَّ الْجَاهِلُ ۱۰۲
- تسلیم کردن مرد خود را به آنچه التماس زن بود از طلب ۱۰۲
- در بیان آنکه موسی و فرعون هردو مسخر مشیت اند چنانکه پازهر و ۱۰۲
- سبب حرمان اشقیاء از دو جهان که خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۱۰۴
- حقیر و بی خصم دیدن دیده های حسن صالح و نافع صالح را، چون ۱۰۵
- در معنی آن که مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ۱۰۷
- در معنی آنکه آنچه ولی کند مرید را نشاید گستاخی کردن و همان فعل کردن ۱۰۸
- مَخْلَصٌ ماجرای عرب و جفت او ۱۰۹
- دل نهادن عرب بر التماس دلبر خویش و سوگند خوردن که در این ۱۱۰
- تعیین کردن زن طریق طلب روزی کدخدای خود را و قبول کردن او ۱۱۲
- هدیه بردن عرب سبوی آب باران از میان بادیه سوی بغداد ۱۱۲
- در نمودن وختن زن عرب سبوی آب باران را و مهر نهادن ۱۱۳
- در بیان آنکه چنانکه گدا عاشق کرم است و عاشق کرم کرم، کرم ۱۱۴
- فرو میان آنکه درویش است به خدا و تشنه خدا و میان آنکه ۱۱۵
- پیش آمدن نقیبان و دربانان خلیفه از بهر اِکرام اعرابی ۱۱۵
- دربیان آنکه عاشق دنیا بر مثال عاشق دیواری است که بر او تاب آفتاب زند ۱۱۷
- مَثَلُ عرب إِذَا زُنَيْتَ فَازِنِ بِالْحَرَّةِ وَإِذَا سَرَقْتَ فَاسْرِقِ الدُّرَّةَ ۱۱۷
- سپردن عرب هدیه را یعنی سیو را به غلامان خلیفه ۱۱۷
- حکایت ماجرای نحوی و کشتیان ۱۱۸
- قبول کردن خلیفه هدیه را و عطا فرمودن با کمال بی نیازی ۱۱۹
- در صفت پیر و مطاوعت وی ۱۲۲
- وصیت کردن رسول (ص) علی علیه السلام را که چون هرکسی به نوع ۱۲۳
- کبودی زدن قزوینی بر شانگاه صورت شیر و ۱۲۴
- رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر به شکار ۱۲۵
- امتحان کردن شیر گرگ را و گفتن که پیش آی ۱۲۶
- قصه آنکه در یاری بکوفت از درون گفت کیست؟ گفت منم، ۱۲۷
- صفت توحید ۱۲۷



- ۱۲۸ ادب کردن شیر گرگ را که در قسمت بی ادبی کرده بود
- ۱۲۹ تهدید کردن نوح (ع) مر قوم را که با من مپیچید که من روی پوشم
- ۱۳۰ نشاندن پادشاهان صوفیان عارف را پیش روی خویش
- ۱۳۱ آمدن مهمان پیش یوسف (ع) و تقاضا کردن یوسف از او تحفه و ارمغان
- ۱۳۲ گفتن مهمان یوسف (ع) را که آینه‌ای آوردت ارمغان تا هر بار که در وی
- ۱۳۳ مرتد شدن کاتب وحی به سبب آنکه پرتو وحی بر او زد آن آیت را
- ۱۳۶ دعا کردن بلعم باعور که موسی و قومش را ازین شهر که
- ۱۳۷ اعتماد کردن هاروت و ماروت بر عصمت خویش و آمیزی
- ۱۳۸ باقی قصه هاروت و ماروت و نکال و عقوبت ایشان
- ۱۳۹ به عیادت رفتن کَرّ بر همسایه رنجور خویش
- ۱۴۰ ازّل کسی که در مقابله نص قیاس آورد ابلیس بود
- ۱۴۱ در بیان آنکه حال خود و مستی خود پنهان باید داشت از جاهلان
- ۱۴۳ قصه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری
- ۱۴۴ پرسیدن پیغامبر علیه السلام مر زید را امروز چونی و چون برخاستی
- ۱۴۷ متهم کردن غلامان و خواجه تاشان مر لقمان را که آن میوه‌های
- ۱۴۸ بقیه قصه زید در جواب رسول علیه السلام
- ۱۵۰ گفتن پیغامبر علیه السلام مر زید را که این سِرّ را
- ۱۵۰ رجوع به حکایت زید
- ۱۵۲ آتش افتادن در شهر به ایام عمر (رض)
- ۱۵۲ خُذ و انداختن خصم در روی امیرالمؤمنین علی (ع)
- ۱۵۴ سؤال کردن آن کافر از علی (ع) که بر چون منی
- ۱۵۵ جواب گفتن امیرالمؤمنین که سبب افگندن شمشیر
- ۱۵۷ گفتن پیغامبر علیه السلام به گوش رکابدار امیرالمؤمنین (ع) که کشتن
- ۱۵۹ تعجب کردن آدم علیه السلام از ضلالت ابلیس لعین و عجب آوردن
- ۱۶۰ بازگشتن به حکایت امیرالمؤمنین علی (ع)
- ۱۶۱ آمدن رکابدار هر باری پیش علی (ع) که از بهر خدا
- ۱۶۱ بیان آنکه فتح طلبیدن پیغامبر علیه السلام مکه را و غیر مکه
- ۱۶۳ گفتن امیرالمؤمنین علی (ع) با قرین خود که چون خدو انداختی
- ۱۶۳ خانمه دفتر اول



دفتر دوم

۱۷۳	هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهد عُمر (رض)
۱۷۴	دزدیدن مارگیر ماری را از مارگیری دیگر
۱۷۴	التماس کردن همراه عیسی علیه السلام زنده کردن استخوانها را از او
۱۷۵	اندرز کردن صوفی خادم را در تیمارداشت
۱۷۶	بسته شدن تقریر معنی حکایت به سبب میل مستمع به استماع
۱۷۶	التزام کردن خادم تمهید بهیمه را و تخلف نمودن
۱۷۸	گمان بردن کاروانیان که بهیمه صوفی رنجور است
۱۸۱	یافتن پادشاه باز را به خانه کمبیزن
۱۸۳	حلو اخريد شيخ احمد خضرويه قدس الله سره العزيز
۱۸۵	نرسانیدن شخصی زاهد را که کم گری تا کور نشوی
۱۸۶	تمامی قصه زنده شدن استخوانها به دعای عیسی علیه السلام
۱۸۸	خاریدن روستایی در تاریکی شیر را به گمان آنکه گاو اوست
۱۸۸	فروختن صوفیان بهیمه مسافر را جهت سماع
۱۹۱	تعریف کردن منادیان قاضی مفلسی را گرد شهر
۱۹۲	شکایت کردن اهل زندان پیش وکیل قاضی از دست آن مفلس
۱۹۳	تتمه قصه مفلس
۱۹۶	مثل
۱۹۸	ملامت کردن مردم شخصی را که مادرش را کشت به تهمت
۲۰۰	امتحان پادشاه به آن دو غلام که نو خریده بود
۲۰۱	به راه کردن شاه یکی را از آن دو غلام و از این دیگر پرسیدن
۲۰۲	قسم غلام در صدق و وفای یار خود از طهارت ظن خود
۲۰۷	حسن کردن قسم بر غلام خاص
۲۱۰	گرفتار شدن باز میان جفدان به ویرانه
۲۱۲	کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی آب
۲۱۴	فرمودن والی آن مرد را که این خاربن را که نشانده ای بر سر راه برکن
۲۱۵	آفت تأخیر خیرات به فردا
۲۲۰	آمدن دوستان به بیمارستان جهت پرورش ذوالنون مصری
۲۲۱	فهم کردن مریدان که ذوالنون دیوانه نشده است
۲۲۲	رجوع به حکایت ذوالنون
۲۲۲	امتحان کردن خواجه لقمان زیرکی لقمان را



- ۲۲۴ ظاهرشدن فضل و زیرکی لقمان پیش امتحان‌کنندگان
 ۲۲۶ تتمه حسد آن خشم بر آن غلام خاص سلطان
 ۲۲۸ عکس تعظیم پیغام سلیمان علیه‌السلام در دل بلقیس
 ۲۲۹ انکار فلسفی بر قرائت اِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا
 ۲۳۲ انکارکردن موسی علیه‌السلام بر مناجات شبان
 ۲۳۳ عتاب‌کردن حق تعالی با موسی علیه‌السلام از بهر آن شبان
 ۲۳۴ وحی آمدن موسی را علیه‌السلام در عذر آن شبان
 ۲۳۶ پرسیدن موسی علیه‌السلام از حق تعالی سِرِّ غلبه ظالمان
 ۲۳۸ رنجاندن امیری خفته‌بی را که مار در دهانش رفته بود
 ۲۴۰ اعتمادکردن بر تملق و وفای خرس
 ۲۴۲ گفتن نابینای سائل که دو کوری دارم
 ۲۴۳ تتمه حکایت خرس و آن ابله که بر وفای او اعتماد کرده بود
 ۲۴۴ گفتن موسی علیه‌السلام گوساله پرست را که آن خیال‌اندیشی
 ۲۴۵ ترک‌گفتن آن مرد ناصح بعد از مبالغه پند مغرور خرس را
 ۲۴۶ تملق‌کردن دیوانه جالینوس را و ترسیدن جالینوس
 ۲۴۶ سبب پریدن و چریدن مرغی با مرغی که جنس او نبود
 ۲۴۷ تتمه اعتماد آن مغرور بر تملق خرس
 ۲۴۸ رفتن مصطفی علیه‌السلام به عبادت صحابی رنجور
 ۲۴۹ وحی‌کردن حق تعالی به موسی علیه‌السلام
 ۲۴۹ تنهاکردن باغبان صوفی و فقیه و علوی را از همدیگر
 ۲۵۱ رجعت به قصه مریض و عبادت پیغامبر صلی الله علیه و آله
 ۲۵۱ گفتن شیخی بایزید را که کعبه منم گیرد من طوافی میکنم
 ۲۵۱ حکایت
 ۲۵۲ دانستن پیغامبر صلی الله علیه و آله که سبب رنجوری آن شخص
 ۲۵۵ عذرگفتن دلقک با سید که چرا فاحشه را نکاح کرد
 ۲۵۵ به حیلست در سخن آوردن سائل آن بزرگ را
 ۲۵۶ حمله‌بردن سگ بر کور گدا
 ۲۵۷ خواندن محتسب مست خراب افتاده را به زندان
 ۲۵۸ دوم بار در سخن‌کشیدن سائل آن بزرگ را تا حال او معلوم ترگردد
 ۲۶۰ تتمه نصیحت رسول صلی الله علیه و آله بیمار را
 ۲۶۳ وصیت‌کردن پیغامبر صلی الله علیه و سلم مر آن بیمار را





۲۶۵	بیدار کردن ابلیس معاویه را که خیز وقت نماز است
۲۶۶	از خرافاتگندن ابلیس معاویه را و روپوش و بهانه کردن
۲۶۶	باز جواب گفتن ابلیس معاویه را
۲۶۷	باز تقریر کردن معاویه با ابلیس مکر او را
۲۶۸	باز جواب گفتن ابلیس معاویه را
۲۶۹	عنت کردن معاویه با ابلیس
۲۶۹	نالدیدن معاویه به حضرت حق تعالی از ابلیس و نصرت خواستن
۲۷۰	باز تقریر ابلیس تللیس خود را
۲۷۰	باز الحاح کردن معاویه ابلیس را
۲۷۱	شکایت قاضی از آفت قضا و جواب گفتن نایب او را
۲۷۱	به اقرار آوردن معاویه ابلیس را
۲۷۲	راست گفتن ابلیس ضمیر خود را به معاویه
۲۷۲	فضیلت حسرت خوردن آن مخلص بر فوت نماز جماعت
۲۷۳	تنمۀ اقرار ابلیس به معاویه مکر خود را
۲۷۳	فوت شدن دزد به آواز دادن آن شخص صاحب خانه را که
۲۷۴	قضۀ منافقان و مسجد ضراساختن ایشان
۲۷۵	فریفتن منافقان پیغامبر را تا به مسجد ضراش برند
۲۷۷	اندیشیدن یکی از صحابه به انکار که رسول (ص) چرا ستاری نمی کند
۲۷۷	قضۀ آن شخص که اشتر ضالۀ خود می جست و می پرسید
۲۷۸	متردد شدن در میان مذہبهای مخالف و بیرون شو و مخلص یافتن
۲۷۹	امتحان هر چیزی تا ظاهر شود خیر و شری که در وی است
۲۸۰	شرح فایده حکایت آن شخص شتر جوینده
۲۸۱	بیان آنکه در هر نفسی فتنۀ مسجد ضرار هست
۲۸۲	حکایت هندو که با یار خود جنگ می کرد بر کاری
۲۸۳	قصه کردن غزان به کشتن یک مردی تا آن دگر بترسد
۲۸۳	بیان حال خودپرستان و ناشکران در نعمت وجود انبیا
۲۸۴	شکایت گفتن پیرمردی به طبیب از رنجوریا
۲۸۵	قضۀ جوحی و آن کودک که پیش جنازه پدر خویش نوحه میکرد
۲۸۷	ترسیدن کودک از آن شخص صاحب جثه و گفتن آن شخص
۲۸۷	قضۀ تیراندازی و ترسیدن او از سواری که در بیشه می رفت
۲۸۸	قضۀ اعرابی و ریگ در جوال کردن و ملامت کردن آن فیلسوف او را





- ۲۸۹ کرامات ابراهیم ادهم بر لب دریا
- ۲۹۰ آغاز متورشدن عارف به نور غیبین
- ۲۹۳ طعنزدن بیگانه‌ای در شیخ و جواب گفتن مرید شیخ او را
- ۲۹۴ بقیه قصه ابراهیم ادهم بر لب آن دریا
- ۲۹۵ دعوی کردن آن شخص که خدای تعالی مرا نمی‌گیرد به گناه
- ۲۹۶ بقیه قصه طعنزدن آن مرد بیگانه در شیخ
- ۲۹۷ گفتن عایشه مصطفی را علیه السلام که تو
- ۲۹۸ کشیدن موش مهار شتر را و متعجب شدن موش در خود
- ۲۹۹ کرامات آن درویش که در کشتی متهمش کردند
- ۳۰۰ تشنیع صوفیان بر آن صوفی که پیش شیخ بسیار می‌گوید
- ۳۰۱ عذرگفتن فقیر به شیخ
- ۳۰۳ بیان دعوی که عین آن دعوی گواه صدق خویش است
- ۳۰۴ سجده کردن یحیی علیه السلام در شکم مادر مسیح را علیه السلام
- ۳۰۴ اشکال آوردن بر این قصه
- ۳۰۴ جواب اشکال
- ۳۰۵ سخن گفتن به زبان حال و فهم کردن آن
- ۳۰۵ پذیرا آمدن سخن باطل در دل باطلان
- ۳۰۶ جستن آن درخت که هرکه میوه آن خورد نمیرد
- ۳۰۶ شرح کردن شیخ سر آن درخت را با آن طالب مقلد
- ۳۰۷ منازعت چهار کس جهت انگور که هر یکی به نام دیگر
- ۳۰۸ برخاستن مخالفت و عداوت از میان انصار به برکات
- ۳۰۸ رسول صلی الله علیه و آله
- ۳۱۰ قصه بط بیچگان که مرغ خانگی پروردشان
- ۳۱۱ حیران شدن حاجیان در کرامات آن زاهد که در بادیه تنهانش یافتند

دفتر سوم

- ۳۱۹ قصه خوردندگان پیل بیچه از حرص و ترک نصیحت ناصح
- ۳۲۱ بقیه قصه متعرضان پیل بیچگان
- ۳۲۲ بازگشتن به حکایت پیل
- ۳۲۳ بیان آنکه خطای محبان بهتر از صواب
- ۳۲۴ امر حق تعالی به موسی علیه السلام که مرا به دهانی خوان





۳۲۴	 بیان آنکه الله گفتن نیازمند، عین لیبیک گفتن حق است
۳۲۶	 فریفتن روستایی شهری را و به دعوت خواندن به لایه و الحاح بسیار
۳۲۷	 قصه اهل سبا و طاغی کردن نعمت ایشان را
۳۲۸	 جمع آمدن اهل آفت هر صباحی بر در صومعه عیسی (ع)
۳۳۰	 باقی قصه اهل سبا
۳۳۲	 بقیه داستان رفتن خواجه به دعوت روستایی سوی ده
۳۳۳	 دعوت باز بطان را از آب به صحرا
۳۳۵	 قصه اهل ضروان و حیلت کردن ایشان تا بی زحمت
۳۳۶	 روان شدن خواجه به سوی ده
۳۳۷	 رفتن خواجه و قومش به سوی ده
۳۳۸	 نواختن مجنون آن سگ را که مقیم کوی لیلی بود
۳۳۹	 رسیدن خواجه و قومش به ده و نادیده و نشناخته آوردن
۳۴۴	 افتادن شغال در خُم رنگ و رنگین شدن و دعوی
۳۴۴	 چرب کردن مرد لافی لب و سبب خود را هر بامداد به پرست دنبه
۳۴۵	 ایمن بودن بلعم باعور که امتحانها کرد حضرت او را
۳۴۶	 دعوی طاووسی کردن آن شغال که در خم صیاغ افتاد
۳۴۶	 تشبیه فرعون و دعوی الوهیت او بدان شغال که
۳۴۷	 تفسیر «ولتعرفنهم فی لحن القول»
۳۴۷	 قصه هاروت و ماروت و دلیری ایشان بر امتحان حق تعالی
۳۴۹	 قصه خواب دیدن فرعون آمدن موسی را علیه السلام
۳۴۹	 به میدان خواندن بنی اسرائیل را برای حیلت منع ولادت
۳۴۹	 موسی علیه السلام
۳۴۹	 حکایت
۳۵۰	 بازگشتن فرعون از میدان به شهر شاد به تفریق بنی اسرائیل از
۳۵۰	 جمع آمدن عمران با مادر موسی و حامله شدن
۳۵۱	 وصیت کردن عمران جفت را بعد از مجامعت که مرا ندیده باشی
۳۵۱	 ترسیدن فرعون از آن بانگ
۳۵۱	 پیدا شدن ستاره موسی علیه السلام بر آسمان و غریو
۳۵۳	 خواندن فرعون زنان نوزاده را سوی میدان هم جهت مکر
۳۵۳	 به وجود آمدن موسی و آمدن عوانان به خانه عمران
۳۵۴	 وحی آمدن به مادر موسی که موسی را در آب افکن



- ۳۵۴ حکایت مارگیر که ازدهای فسرده را مرده پنداشت
- ۳۵۸ تهدید کردن فرعون موسی را علیه السلام
- ۳۵۸ جواب موسی فرعون را در تهدیدی که می کردش
- ۳۵۸ پاسخ فرعون موسی را علیه السلام
- ۳۵۸ جواب موسی علیه السلام فرعون را
- ۳۵۹ جواب فرعون موسی را و وحی آمدن موسی را علیه السلام
- ۳۵۹ مهلت دادن موسی علیه السلام فرعون را تا ساحران را
- ۳۶۱ فرستادن فرعون به مداین در طلب ساحران
- ۳۶۲ خواندن آن دو ساحر پدر را از گور و پرسیدن از روان
- ۳۶۲ جواب گفتن ساحر مرده با فرزندان خود
- ۳۶۳ تشبیه کردن قرآن مجید را به عصای موسی و وفات مصطفی را
- ۳۶۵ جمع آمدن ساحران از مداین پیش فرعون و تشریفها یافتن و دست
- ۳۶۵ اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل
- ۳۶۹ توفیق میان این دو حدیث که الرضا بالکفر کفر و حدیث
- ۳۶۹ مثل در بیان آنکه حیرت مانع بحث و فکرت است
- ۳۷۰ حکایت
- ۳۷۱ داستان مشغول شدن عاشقی به عشقنامه خواندن و مطالعه کردن
- ۳۷۲ حکایت آن شخص که در عهد داوود علیه السلام شب و روز دعا میکرد که
- ۳۷۴ دیدن گاو در خانه آن دعاکننده به الحاح، قال النبی علیه السلام
- ۳۷۴ عذرگفتن نظم کننده و مدد خواستن
- ۳۷۵ بیان آنکه علم را دو پر است و گمان را یک پر است، ناقص آمد
- ۳۷۵ مثال رنجور شدن آدمی به وَهْم تعظیم خلق و رغبت مشتریان
- ۳۷۶ عقول خلق متفاوت است در اصل فطرت و نزد معتزله
- ۳۷۶ در وَهْم افگندن کودکان استاد را
- ۳۷۷ بیمار شدن فرعون هم به وَهْم از تعظیم خلقان
- ۳۷۷ رنجور شدن استاد به وَهْم
- ۳۷۷ در جامه خواب افتادن استاد از وَهْم و نالیدن او
- ۳۷۸ درمبار در وَهْم افگندن کودکان استاد را که او را از قرآن
- ۳۷۸ خلاص یافتن کودکان از مکتب بدین مکر
- ۳۷۸ رفتن مادران کودکان به عیادت استاد
- ۳۷۹ در بیان آنکه تن روح را چون لباسی است و این دست آستین

۳۷۹	حکایت آن درویش که در کوه خلوت کرده بود و بیان حلاوت انقطاع
۳۸۰	دیدن زرگر عاقبت کار را و سخن بر وفق عاقبت گفتن با
۳۸۰	بقیه قصه آن زاهد کوهی که نذر کرده بود که میوه کوهی از درخت
۳۸۱	تشبیه بند و دام قضا به صورت پنهان به اثر پیدا
۳۸۲	مضطرب شدن فقیر نذر کرده به کندن امروز از درخت
۳۸۲	متهم کردن شیخ را با دزدان و بریدن دستش را
۳۸۳	کرامات شیخ اقطع و زنبیل یافتن او به دو دست
۳۸۴	سبب جرئت ساحران فرعون بر قطع دست و پا
۳۸۵	شکایت اسیر پیش شتر که من بسیار در رو می افتم و تو
۳۸۵	اجتماع اجزای خر عزیز بعد از پوسیدن به اذن الله و درهم
۳۸۶	جنز ناکردن شیخ بر مرگ فرزندان خود
۳۸۷	عذر گفتن شیخ بهر ناگریستن بر مرگ فرزندان خود
۳۸۸	قصه خواندن شیخ ضریب مصحف را در رو و بینا شدن وقت قرائت
۳۸۸	صبر کردن لقمان چون دید که داوود علیه السلام حلقه ها می ساخت
۳۸۹	بقیه حکایت نایینا و مصحف
۳۹۰	صفت بعضی اولیا که راضی اند به احکام و دعا و لایه نکنند که
۳۹۰	سؤال کردن بهلول آن درویش را
۳۹۱	قصه دقوفی و کراماتش
۳۹۲	بازگشتن به قصه دقوفی
۳۹۳	سر طلب کردن موسی خضر را با کمال نبوت و قربت
۳۹۳	بازگشتن به قصه دقوفی
۳۹۴	نمودن مثال هفت شمع سوی ساحل
۳۹۴	شدن آن هفت شمع بر مثال یک شمع
۳۹۵	نمودن آن شمعها در نظر هفت مرد
۳۹۵	باز شدن آن شمعها هفت درخت
۳۹۵	مخفی بودن آن درختان از چشم خلق
۳۹۶	یک درخت شدن آن هفت درخت
۳۹۷	هفت مرد شدن آن هفت درخت
۳۹۸	پیش رفتن دقوفی به امامت
۳۹۹	پیش رفتن دقوفی به امامت آن قوم
۴۰۰	اقتدا کردن قوم از پس دقوفی

- بیان اشارت سلام سوی دست راست در قیامت از هیبت محاسبه ۴۰۱
- شنیدن دقوفی در میان نماز افغان آن کشتی که ۴۰۱
- تصوّرات مرد حازم ۴۰۲
- دعا و شفاعت دقوفی در خلاص کشتی ۴۰۳
- انکار کردن آن جماعت بر دعا و شفاعت دقوفی و پریدن ایشان ۴۰۵
- باز شرح کردن حکایت آن طالب روزی که حلال بی کسب و رنج در عهد ۴۰۶
- رفتن هر دو خصم نزد داوود و پیغامبر علیه السلام ۴۰۶
- شنیدن داوود علیه السلام سخن هر دو خصم و سؤال کردن ۴۰۹
- حکم کردن داوود علیه السلام بر کشته گاو ۴۰۹
- تضّر آن شخص از داوری داوود علیه السلام ۴۱۰
- در خلوت رفتن داوود تا آنچه حقّ است پیدا شود ۴۱۰
- حکم کردن داوود بر صاحب گاو که از سر گاو برخیز و نشنیع ۴۱۱
- حکم کردن داوود بر صاحب گاو که جمله مال خود را به وی ده ۴۱۱
- عزم کردن داوود علیه السلام به خواند خلق بدان صحرا که راز ۴۱۲
- گواهی دادن دست و پا و زبان بر سر ظالم هم در دنیا ۴۱۲
- برون رفتن خلقی به سوی آن درخت ۴۱۳
- فصا ص فرمودن داوود علیه السلام خونی را بعد از الزام ۴۱۳
- بیان آنکه نفس آدمی به جای آن خونی است که مدعی گاو گشته بود و ۴۱۴
- گریختن عیسی علیه السلام فراز کوه از احمقان ۴۱۶
- قصه اهل سبا و حماقت ایشان و اثر ناکردن نصیحت ۴۱۸
- شرح آن کور دوربین و آن کر تیز شنو و آن برهنه دراز دامن ۴۱۹
- صفت خرمی شهر اهل سبا و ناشکری ایشان ۴۲۰
- آمدن پیغامبران از حق به نصیحت اهل سبا ۴۲۰
- معجزه خواستن قوم از پیغامبران ۴۲۲
- متهم داشتن قوم انبیا را ۴۲۳
- حکایت خرگوشان که خرگوشی را به رسالت پیش پیل فرستادند که ۴۲۳
- جواب گفتن انبیا طعن ایشان را و مثل زدن ایشان را ۴۲۴
- بیان آنکه هر کس را نرسد مثل آوردن خاصه در کار الهی ۴۲۵
- مثلاً زدن قوم نوح به استهزا در زمان کشتی ساختن ۴۲۵
- حکایت آن دزد که می پرسیدندش که چه میکنی نیم شب درین ۴۲۵
- جواب آن مثل که منکران گفتند از رسالت خرگوش پیغام ۴۲۶



معنی حزم و مثال مرد حازم	۴۲۷
وخامت کار آن مرغ که ترک حزم کرد از حرص و هوا	۴۲۸
حکایت نذر کردن سگان هر زمستان که این تابستان چون	۴۲۹
منع کردن منکران انبیا را علیهم السلام از نصیحت کردن	۴۲۹
جواب انبیا علیهم السلام مر جبریان را	۴۳۰
مکرر کردن کافران حجت‌های جبریه را	۴۳۰
باز جواب انبیا علیهم السلام ایشان را	۴۳۰
مکرر کردن قوم اعتراض ترجیه بر انبیا علیهم السلام	۴۳۱
باز جواب انبیا علیهم السلام	۴۳۱
حکمت آفریدن دوزخ آن جهان و زندان این جهان تا	۴۳۲
بیان آنکه حق تعالی صورت ملوک را به سبب مسخر کردن جباران که مسخر	۴۳۳
قصه عشق صوفی بر سفره نهی	۴۳۴
مخصوص بودن یعقوب علیه السلام به چشیدن جام حق از	۴۳۴
حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود و انس عظیم داشت	۴۳۵
نومید شدن انبیا از قبول و پذیرایی منکران	۴۳۶
بیان آنکه ایمان مقلد خوف است و رجا	۴۳۷
بیان آنکه رسول علیه السلام فرمود إِنَّ إِلَهَ تَعَالَى أَوْلِيَاءُ أَخْفَاءَ	۴۳۷
حکایت مندیل در تنور پر آتش انداختن انس (رض) و ناسوختن	۴۳۸
قصه فریاد رسیدن رسول علیه السلام کاروان عرب را که از تشنگی	۴۳۹
مشک آن غلام از غیب پر آب کردن به معجزه و آن غلام	۴۴۰
دیدن خواجه غلام خود را سپید و ناشناختن که اوست و	۴۴۱
بیان آنکه حق تعالی هر چه داد و آفرید از سماوات و ارضین	۴۴۲
آمدن آن زن کافر با طفل شیرخواره به نزدیک مصطفی علیه السلام	۴۴۲
ربودن عقاب موزه مصطفی علیه الصلوة والسلام و بردن	۴۴۳
وجه عبرت گرفتن از این حکایت و یقین دانستن که	۴۴۴
استدعای آن مرد از موسی زبان بهایم با طیور	۴۴۴
وحی آمدن از حق تعالی به موسی که بیاموزش چیزی	۴۴۵
قانع شدن آن طالب به تعلیم زبان مرغ خانگی و سگ و	۴۴۶
جواب خروس سگ را	۴۴۶
خجل گشتن خروس پیش سگ به سبب دروغ شدن در آن	۴۴۷
خبر کردن خروس از مرگ خواجه	۴۴۷



- دویدن آن شخص به سوی موسی به زنهار چون از خروس ۴۴۸
- دعا کردن موسی آن شخص را تا به ایمان رود از دنیا ۴۴۹
- اجابت کردن حق تعالی دعای موسی را علیه السلام ۴۴۹
- حکایت آن زنی که فرزندش نمی‌زیست بنالید جواب آمد که ۴۵۰
- در آمدن حمزه رضی الله عنه در جنگ بی‌زره ۴۵۰
- جواب حمزه مر خلق را ۴۵۱
- حیلۀ دفع مغیوب شدن در بیع و شرا ۴۵۳
- وفات یافتن بلال رضی الله عنه با شادی ۴۵۴
- حکمت ویران شدن تن به مرگ ۴۵۵
- تشبیه دنیا که به ظاهر فراخ است و به معنی تنگ و تشبیه ۴۵۵
- بیان آنکه هر چه غفلت و غم و کاهلی و تاریکی است همه ۴۵۶
- تشبیه نص با قیاس ۴۵۷
- آداب المستمعین و المریدین عین فیض الحکمة من لسان الشیخ ۴۵۷
- شناختن هر حیوانی بوی عدوی خود را و حذر کردن و بطالت و خسارت ۴۵۸
- فرق میان دانستن چیزی به مثال و تقلید و میان دانستن ۴۵۹
- جمع و توفیق میان نفی و اثبات یک چیز از روی نسبت ۴۶۰
- مسئله فنا و بقای درویش ۴۶۰
- قصه وکیل صدر جهان که متهم شد و از بخارا گریخت از ۴۶۱
- پیدا شدن روح القدس به صورت آدمی بر مریم به وقت ۴۶۱
- گفتن روح القدس مریم را که من رسول حقم به تو، آشفته ۴۶۴
- عزم کردن آن وکیل از عشق که رجوع کند به بخارا لأبالی وار ۴۶۵
- پرسیدن معشوقی از عاشق غریب خود که از شهرها کدام شهر را ۴۶۶
- منع کردن دوستان او را از رجوع کردن به بخارا و تهدید ۴۶۶
- لأبالی گفتن عاشق، ناصح و عادل را از سر عشق ۴۶۷
- رو نهادن آن بنده عاشق سوی بخارا ۴۶۸
- در آمدن آن عاشق لأبالی در بخارا و تحذیر کردن دوستان ۴۶۸
- جواب گفتن عاشق عادلان را و تهدید کنندگان را ۴۶۹
- رسیدن آن عاشق به معشوق خویش چون دست از جان ۴۷۰
- صفت آن مسجد که مهمان‌نوش بود و آن عاشق مرگ‌جوی ۴۷۰
- مهمان آمدن در آن مسجد ۴۷۱
- ملامت کردن اهل مسجد آن مهمان عاشق را از شب خفتن ۴۷۱



جواب گفتن عاشق عاذلان را	۴۷۲
عشق جالینوس بر این حیات دنیا بود که هنر او همین جا به کار	۴۷۲
دیگر باره ملامت کردن اهل مسجد مهمان را از شب خفتن	۴۷۳
گفتن شیطان قریش را که به جنگ احمد آید که من یارها کنم	۴۷۵
مکڑ کردن عاذلان پند را بر آن مهمان آن مسجد مهمان کش	۴۷۷
جواب گفتن مهمان ایشان را و مثل آوردن به دفع کردن	۴۷۷
تمثیل گریختن مؤمن و بی صبری او در بلا به اضطراب	۴۸۰
تمثیل صابر شدن مؤمن چون بر سز و خیر	۴۸۱
عذر گفتن کدبانو با نخود و حکمت در جوش داشتن	۴۸۲
باقی قضه مهمان آن مسجد مهمان کش و ثبات و صدق او	۴۸۲
ذکر خیال بد اندیشیدن قاصر فهمان	۴۸۳
تفسیر این خبر مصطفی علیه الصلوة والسلام که لِلْقُرْآنِ	۴۸۳
بیان آنکه رفتن انبیا و اولیا علیهم السلام به کوهها و غارها جهت پنهان کردن	۴۸۴
تشبیه صورت اولیا و صورت کلام اولیا به صورت عصای	۴۸۴
تفسیر یا حِجَالُ اَوْبَى مَعَهُ وَالطَّيْر	۴۸۴
جواب طعنه زننده در مثنوی از قصور فهم خود	۴۸۵
مثل زدن در رمیدن کره اسب از آب خوردن به سبب	۴۸۵
بقیه ذکر آن مسجد مهمان کش	۴۸۶
تفسیر آیت وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَبْرِكَ وَ رَجُلِكَ	۴۸۷
رسیدن بانگ طلسمی نیم شب مهمان مسجد را	۴۸۷
ملاقات آن عاشق با صدر جهان	۴۸۹
جذب هر عنصری جنس خود را که در ترکیب آدمی	۴۹۰
منجذب شدن جان نیز به عالم ارواح و تقاضای او و میل او به	۴۹۱
فَسَحْ عَزَائِمِ وَ تَقْضُهَا جِهَتِ بِاخْبَرِ کردن آدمی را از آنکه مالک و	۴۹۲
نظر کردن پیغامبر علیه الصلوة والسلام به اسیران و تبسم کردن و گفتن	۴۹۲
تفسیر این آیت که اِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ الْآبَهُ، این طاعنان	۴۹۳
سر آنکه بی مراد بازگشتن رسول علیه الصلوة والسلام از حُدَیْبِیَه	۴۹۴
تفسیر این خبر که مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود	۴۹۴
آگاه شدن پیغامبر علیه السلام از طعن ایشان بر شمانت او	۴۹۵
بیان آنکه طاغی در عین قاهری مقهور است	۴۹۶
جذب معشوق عاشق را مِنْ حَيْثُ لَا يَغْلَمُهُ الْعَائِشُ وَ لَا يَرْجُوهُ	۴۹۸





بیست و چهار

مثنوی معنوی

- دادخواستن پشه از باد به حضرت سلیمان علیه السلام ۴۹۹
 امر کردن سلیمان علیه السلام پشه متظلم را به احضار خصم ۵۰۰
 نواختن معشوق عاشق بیهوش را تا به هوش باز آید ۵۰۰
 با خویش آمدن عاشق بیهوش و روی آوردن به ثنا و ۵۰۱
 حکایت عاشقی دراز هجرانی و بسیار امتحانی ۵۰۳
 یافتن عاشق معشوق را و بیان آنکه جوینده یابنده بود که ۵۰۵

دفتر چهارم

- تمامی حکایت آن عاشق که از عیس گریخت در باغی مجهول ۵۱۲
 حکایت آن واعظ که هر آغاز تذکیر دعای ظالمان و ۵۱۴
 سؤال کردن از عیسی علیه السلام که در وجود از همه صعبها ۵۱۵
 قصه خیانت کردن عاشق و یانگ بر زدن معشوق بر روی ۵۱۵
 قصه آن صوفی که زن خود را با بیگانه‌ای بگرفت ۵۱۷
 معشوق را زیر چادر پنهان کردن جهت تلبیس و بهانه ۵۱۸
 گفتن زن که او در بند جهاز نیست مراد او ستر و صلاح ۵۱۸
 غرض از سمیع و بصیر گفتن خدا را ۵۱۹
 مثال دنیا چون لخن و تقوی چون حمام ۵۲۰
 قصه آن دباغ که در بازار عطاران از بوی عطر و مشک ۵۲۱
 معالجه کردن برادر دباغ دباغ را به خفیه به بوی سرگین ۵۲۲
 عذر خواستن آن عاشق از گناه خویش به تلبیس و ۵۲۳
 رد کردن معشوقه عذر عاشق را و تلبیس او را در روی ۵۲۳
 گفتن آن جهود علی علیه السلام که اگر اعتماد داری بر حافظی ۵۲۵
 قصه مسجد اقصی و خروب و عزم کردن داوود علیه السلام ۵۲۶
 شرح اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ وَالْعُلَمَاءُ وَاحِدَةٌ، خاصه اتحاد داود و سلیمان و ۵۲۷
 بقیه قصه بنای مسجد اقصی ۵۲۹
 قصه آغاز خلافت عثمان (رض) و خطبه وی در ۵۳۰
 در بیان آنکه حکما گویند آدمی عالم صغری است و حکمای ۵۳۱
 تفسیر این حدیث که مَثَلُ أُمِّي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ ۵۳۲
 قصه هدیه فرستادن بلقیس از شهر سبا سوی سلیمان ۵۳۳
 کرامات و نور شیخ عبدالله مغربی قدس سره ۵۳۴
 باز گردانیدن سلیمان علیه السلام رسولان بلقیس را با آن ۵۳۵





قصه عطاری که سنگ ترازوی او گِل سَرشوی بود و	۵۳۵
دلدارای کردن و نواختن سلیمان علیه السلام مر آن رسولان را و	۵۳۶
دیدن درویش جماعت مشایخ را در خواب و درخواست کردن روزی	۵۳۷
تبت کردن او که این زر بدهم بدان هیزمکش چون من روزی یافتم	۵۳۸
تحریر سلیمان علیه السلام مر رسولان را بر تعجیل هجرت	۵۳۹
سبب هجرت ابراهیم ادهم قدس الله سره و ترك ملك خراسان	۵۳۹
حکایت آن مرد تشنه که از سر جوزین جوز می ریخت در جوی آب	۵۴۰
تهدید فرستادن سلیمان علیه السلام پیش بلقیس که اصرار	۵۴۲
پیدا کردن سلیمان علیه السلام که مرا خالصاً لأمر الله جهد است	۵۴۳
باقی قصه ابراهیم ادهم قدس الله سره	۵۴۴
بقیه قصه اهل سبا و نصیحت و ارشاد سلیمان علیه السلام آل بلقیس	۵۴۴
آزاد شدن بلقیس از ملك و مست شدن او از شوق ایمان	۵۴۵
چاره کردن سلیمان علیه السلام در احضار تخت بلقیس از سبا	۵۴۷
قصه یاری خواستن حلیمه از بئان چون عقیب فطام مصطفی را علیه السلام	۵۴۷
حکایت آن پیر عرب که دلالت کرد حلیمه را به استعانت بئان	۵۴۸
خبر یافتن جد مصطفی عبدالمطلب از گم کردن حلیمه محمد را علیه السلام	۵۵۰
نشان خواستن عبدالمطلب از موضع محمد علیه السلام که کجاش	۵۵۲
بقیه قصه دعوت رحمت بلقیس را	۵۵۲
مثلی فانع شدن آدمی به دنیا و حرص او در طلب و غفلت او	۵۵۲
بقیه قصه عمارت کردن سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را به تعلیم	۵۵۵
قصه شاعر و صله دادن شاه و مضاعف کردن آن وزیر	۵۵۶
باز آمدن آن شاعر بعد چند سال به امید همان صله و هزار دینار فرمودن	۵۵۷
مانستن بذرایی این وزیر دون در افساد مروّت شاه به وزیر	۵۶۰
نشستن دیو در مقام سلیمان علیه السلام و تشبه کردن او به کارهای	۵۶۱
در آمدن سلیمان علیه السلام هر روز در مسجد اقصی بعد از تمام شدن	۵۶۲
آموختن پیشه گورکنی قایل از زاغ پیش از آنکه در عالم علم	۵۶۲
قصه صوفی که در میان گلستان سر بر زانو مراقب بود	۵۶۴
قصه رستن خروب در گوشه مسجد اقصی و غمگین شدن سلیمان	۵۶۵
بیان آنکه حصول علم و مال و جاه مر بدگوهرا را فضیحت اوست و	۵۶۷
تفسیر یا ایها المرءل	۵۶۸
در بیابان آنکه ترك الجواب جواب مقرر این سخن که جواب آلأحمی	۵۶۹





- در تفسیر این حدیث مصطفی علیه السلام که إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَ ۵۷۰
- در تفسیر این آیت که وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ ۵۷۱
- چالیش عقل با نفس همچون تئارع مجنون با ناقه، میل مجنون ۵۷۱
- نوشتن آن غلام قصه شکایت نقصان اجرای سری پادشاه ۵۷۲
- حکایت آن فقیه با دستار بزرگ و آنکه بریود دستارش ۵۷۳
- نصیحت دنیا اهل دنیا را به زبان حال و بی وفایی خود را ۵۷۳
- بیان آنکه عارف را غذایی است از نور حق که أُبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي ۵۷۵
- تفسیر اَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى فَلَمَّا لَانَتْ خِفَ أَنْتَ الْأَعْلَى ۵۷۶
- زجر مدعی از دعوی و امر کردن او به متابعت ۵۷۷
- بقیه قصه نوشتن آن غلام رفته به طلب اجرای ۵۷۸
- حکایت آن مداح که از جهت ناموش شکر ممدوح می کرد و بوی اندوه ۵۷۹
- دریافتن طبیبان الهی امراض دین و دل را در سیمای مرید و بیگانه ۵۸۱
- مژده دادن بایزید از زادن ابوالحسن خرقانی قدس الله روحهما ۵۸۱
- قول رسول صلی الله علیه و سلم وَاِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ ۵۸۳
- نقصان اجرای جان و دل صوفی از طعام الله ۵۸۳
- آشفتن آن غلام از نارسیدن جواب رفته از قتل پادشاه ۵۸۵
- کژ وزیدن باد بر سلیمان علیه السلام به سبب زلت او ۵۸۵
- شنیدن شیخ ابوالحسن خرقانی خبر دادن بایزید ۵۸۶
- رقعه دیگر نوشتن آن غلام پیش شاه چون جواب آن رفته اول نیافت ۵۸۶
- قصه آنکه کسی با کسی مشورت می کرد گفتش مشورت با ۵۸۸
- امیر کردن رسول علیه الصلوة والسلام جوان هذلی را بر ۵۸۹
- اعتراض کردن معترضی بر رسول علیه الصلوة والسلام ۵۹۰
- جواب گفتن مصطفی علیه الصلوة والسلام اعتراض کننده را ۵۹۲
- قصه سُبحانی ما أَعْظَمَ شَأْنِي گفتن بایزید و اعتراض مریدان و جواب ۵۹۳
- بیان سبب فصاحت و بسیارگویی آن فضول به خدمت رسول ۵۹۵
- بیان رسول علیه السلام سبب تفضیل و اختیار کردن او آن ۵۹۵
- علامت عاقل تمام و علامت نیم عاقل و مرد تمام و نیم مرد ۵۹۶
- قصه آن آبگیر و صیادان و آن سه ماهی یکی عاقل و یکی نیم عاقل و آن ۵۹۷
- سِر خواندن وضو کننده آوراد وضو را ۵۹۷
- شخصی به وقت استنجا می گفت اَللّهُمَّ ارْحَنِي رَابِعَةَ الْبَحْثِ به جای آنکه ۵۹۸
- قصه آن مرغ گرفته که وصیت کرد که بر گذشته پشیمانی ۵۹۹





چاره اندیشیدن آن ماهی نیم عاقل و خود را مرده کردن	۵۹۹
بیان آنکه عهد کردن احمق وقت گرفتاری و ندم هیچ وفایی	۶۰۰
در بیان آنکه وهم قلب عقل است و ستیزه اوست، بدو ماند و او نیست	۶۰۱
بیان آنکه عمارت در ویرانی است و جمعیت در پراکندگی است و	۶۰۲
بیان آنکه هر حسن مذرکی را از آدمی نیز مذرکاتی دیگر است که از مذرکات	۶۰۴
حمله بردن این جهانیان بر آن جهانیان و تاختن بردن تاسینور دَر	۶۰۶
بیان آنکه تن خاکی آدمی همچون آهني نیکو جوهر قابل آینه شدن	۶۰۸
بازگفتن موسی علیه السلام اسرار فرعون را و واقعات او را	۶۰۸
بیان آنکه در توبه باز است	۶۰۹
گفتن موسی علیه السلام فرعون را که از من یک پند قبول	۶۰۹
شرح کردن موسی علیه السلام آن چهار فضیلت را جهت	۶۱۰
تفسیر کُنْتُ كَثْرًا مَخْفِيًا فَحَبِيبْتُ أَنْ أَعْرِفَ	۶۱۱
غزه شدن آدمی به ذکاوت و تصویرات طبع خوبش و طلب	۶۱۱
بیان این خبر که کَلَّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ لَا عَلَى قَدَرِ	۶۱۲
فوله علیه السلام مَنْ يَسْرُنِي بِخُرُوجٍ صَفَرٍ يَسْرُهُ بِالْجَنَّةِ	۶۱۲
مشورت کردن فرعون با ایبه در ایمان آوردن به موسی علیه السلام	۶۱۳
قصه باز پادشاه و کمپیر زن	۶۱۴
قصه آن زن که طفل او بر سر ناودان خزید و خطر	۶۱۵
مشورت کردن فرعون با وزیرش هامان در ایمان آوردن به	۶۱۷
تزییف سخن هامان علیه اللعنه	۶۱۸
نومید شدن موسی علیه السلام از ایمان فرعون به تأثیر کردن	۶۱۹
منازعت امیران عرب با مصطفی علیه السلام که ملک را مقاسمت کن	۶۲۰
در بیان آنکه شناسای قدرت حق نپرسد که بهشت و دوزخ کجاست	۶۲۱
جواب دهری که منکر الوهیت است و عالم را قدیم می گوید	۶۲۲
تفسیر این آیت که وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ،	۶۲۳
وحی کردن حق به موسی علیه السلام که ای موسی من که خالقم	۶۲۵
خشم کردن پادشاه بر ندیم و شفاعت کردن شفیع آن مغضوب علیه	۶۲۵
گفتن خلیل مر جبرئیل را- علیهما السلام، چون پرسیدش که	۶۲۷
مطالبه کردن موسی علیه السلام حضرت را که خَلَقْتُ خَلْقًا	۶۲۸
بیان آنکه روح حیوانی و عقل جزوی و هم و خیال بر مثال دوغند	۶۲۹
مثال دیگر هم در این معنی	۶۳۰





بیست و هشت

مثنوی معنوی

- حکایت آن پادشاهزاده که پادشاهی حقیقی به وی روی نمود، یَوْمَ یَفْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ ۶۳۱
- عروس آوردن پادشاه فرزند خود را از خوف انقطاع نسل ۶۳۲
- اختیار کردن پادشاه دختر درویش زاهدی را از جهت پسر و ۶۳۳
- مستجاب شدن دعای پادشاه در خلاص پسرش از جادوی کابلی ۶۳۴
- در بیان آنکه شهزاده آدمی بچه است خلیفه خداست پدرش ۶۳۵
- حکایت آن زاهد که در سال قحط شاد و خندان بود با مفلسی و بسیاری ۶۳۸
- بیان آنکه مجموع عالم صورت عقل کل است چون با عقل کل به کزوری ۶۳۸
- قصه فرزندان عَزِیزِ عَلَیْهِ السَّلَام از پدر احوال پدر می پرسیدند عَزِیز می گفت ۶۳۹
- تفسیر ابن حدیث که اِنِّی لَاسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فِی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعَیْنَ مَرَّةً ۶۴۰
- بیان آنکه عقل جزوی تا به گور بیش نبیند در باقی مقلد ۶۴۰
- قصه شکایت استر با شتر که من بسیار در رُوی می افتم در راه رفتن تو کم ۶۴۳
- تصدیق کردن استر جوابهای شتر را و اقرار آوردن به فضل او بر خود و از او ۶۴۴
- لا به کردن قبطی سبطی را که یک سبو به نیت خویش از نیل بُرکن ۶۴۵
- در خواستن قبطی دعای خیر و هدایت از سبطی و دعا کردن سبطی قبطی را ۶۴۸
- حکایت آن زن پلید کار که شوهر را گفت که آن خیالات از سر امرو دین ۶۵۰
- باقی قصه موسی علیه السلام ۶۵۱
- اطوار و منازل خلقت آدمی از ابتدا ۶۵۳
- بیان آنکه خلق دوزخ گرسنگانند و نالانند به حق که روزیهای ما را ۶۵۴
- رفتن ذوالقوین به کوه قاف و درخواست کردن که ای کوه قاف از عظمت صفت ۶۵۶
- موری بر کاغذی می رفت نبشتن قلم دید قلم را ستودن گرفت، موری دیگر ۶۵۷
- نمودن جبرئیل علیه السلام خود را به مصطفی صلی الله علیه و سلم ۶۵۸

دفتر پنجم

- تفسیر خُذْ أَرْزَمَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْكَ ۶۶۸
- در سبب ورود این حدیث مُصْطَفَی صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ که الکَافِرُ یَأْكُلُ ۶۶۹
- در حجره گشادن مصطفی علیه السلام بر مهمان و خود را پنهان کردن ۶۷۰
- سبب رجوع کردن آن مهمان به خانه مصطفی علیه السلام در آن ساعت که ۶۷۱
- نواختن مصطفی علیه السلام آن عرب مهمان را و تسکین دادن ۶۷۳
- بیان آنکه نماز و روزه و همه چیزهای برونی ۶۷۴
- پاک کردن آب همه پلیدیها را و باز پاک کردن خدای تعالی ۶۷۵
- استعانت آب از حق جل جلاله بعد از تیره شدن ۶۷۵





گواهی فعل و قول بیرونی بر ضمیر و نور اندرونی	۶۷۶
در بیان آنکه نورخود از اندرون شخص متؤثر بی آنکه فعلی و قوی	۶۷۶
عرضه کردن مُصطفی علیه السّلام شهادت را بر آن مهمان خویش	۶۷۷
بیان آنکه نور که غذای جان است غذای جسم اولیا می شود تا او	۶۷۸
انکار اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان بر غذای خسیس	۶۷۹
مناجات	۶۷۹
تمثیل لوح محفوظ و ادراک عقل هرکسی از آن لوح آنکه	۶۸۰
تمثیل روشهای مختلف و همتهای گوناگون به اختلاف تحرّی	۶۸۰
تفسیر یا حَسْرَةُ عَلِيٍّ اَلْمِيَا	۶۸۱
سبب آنکه قَزَجی را نام فرجی نهادند از اول	۶۸۱
صفت طاووس و طبع او و سبب کشتن ابراهیم علیه السّلام او را	۶۸۳
در بیان آنکه لطف حق را همه کس داند و قهر حق را همه کس داند و همه از	۶۸۴
تفاوت عقول در اصل فطرت خلاف معتزله که ایشان گویند در	۶۸۶
حکایت آن اعرابی که سگ او از گرسنگی می مرد و انبان او	۶۸۶
در بیان آنکه هیچ چشم بدی آدمی را چنان مهلک نیست که	۶۸۷
تفسیر وَ اِنْ يَكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَيُزِلُّوْكَ بِاَبْصَارِهِمْ	۶۸۸
قصه آن حکیم که دید طاووسی را که پر زیبای خود را می کند به	۶۸۹
در بیان آنکه صفا و سادگی نفس مطمئنه از فکرها	۶۹۰
در بیان قول رسول علیه السّلام لَا رُحْبَانِيَّةَ فِي الْاِسْلَام	۶۹۰
در بیان آنکه ثواب عمل عاشق از حق هم حق است	۶۹۱
در تفسیر قول رسول علیه السّلام مَا مَاتَ مِنْ مَّائٍ اِلَّا وَ تَمَّتْ	۶۹۲
در بیان آنکه عقل و روح در آب و گل محبوس اند همچو	۶۹۲
جواب گفتن طاووس آن سائل را	۶۹۳
بیان آنکه هنرها و زیرکیها و مال دنیا همچون پرهای	۶۹۳
در صفت آن بی خوردان که از شرّ خود و هنر خود ایمن شده اند که	۶۹۴
در بیان آنکه ماسوی الله هر چیز آکل و مأكول است همچون آن مرغی	۶۹۶
سبب کشتن خلیل علیه السّلام زاغ را که آن اشارات به قمع	۶۹۸
مناجات	۶۹۹
قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِرْحَمُوا ثَلَاثًا غَرِيْبٌ قَوْمٌ ذَلَّ وَ غَنِيٌّ قَوْمٌ	۷۰۰
قصه محبوس شدن آن آهوبچه در آخور خران و طعمه آن خران	۷۰۱
حکایت محمد خوارزمشاه که شهر سبزوار که همه رافضی باشند	۷۰۱



- بقیة قصه آهو و آخور خران ۷۰۴
- تفسیر اینی ازی سَنَعِ بَقَوَاتِ سَمَانٍ یَاکُلُهُنَّ سَنَعِ عِجَافٍ، آن گاوران ۷۰۵
- بیان آنکه کشتن خلیل علیه السلام خروس را اشارت به قمع و قهر ۷۰۵
- تفسیر خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ ۷۰۶
- تفسیر أَسْفَلَ سَافِلِینَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ ۷۰۶
- مثال عالمِ هست نیست نما و عالمِ نیست هست نما ۷۰۸
- در تفسیر قول مصطفی علیه السلام لَا بَدَّ مِنْ قَرِینَ یُذَقُّنَ مَعَكَ وَ ۷۱۰
- تفسیر وَ هُوَ مَعَكُمْ ۷۱۱
- در تفسیر قول مصطفی علیه السلام مَنْ جَعَلَ اللَّهُمَّ هَمًّا وَاحِدًا ۷۱۱
- در معنی این بیت ۷۱۲
- قصه آن شخص که دعوی پیغامبری می کرد گفتندش چه خورده ای ۷۱۳
- سبب عداوت عام و بیگانه زیستن ایشان به اولیای خدا که ۷۱۴
- در بیان آنکه مرد بدکار چون متمکن شود در بدکاری و اثر دولت ۷۱۵
- مناجات ۷۱۶
- پرسیدن پادشاه از آن مدعی نبوت که آنکه رسول راستین باشد و ثابت ۷۱۷
- داستان آن عاشق که با معشوق خود برمی شمرد خدمتها و وفاهای خود را و ۷۱۸
- یکی پرسید از عالمی عارفی که اگر در نماز کسی بگریزد به آواز و آه کند و ۷۱۹
- مریدی درآمد به خدمت شیخ و از این شیخ پیر سن نمی خواهم بلکه پیر ۷۲۰
- داستان آن کنیز که با خر خاتون شهوت می راند و او را چون بُز و خرس ۷۲۲
- تمثیل تلقین شیخ مریدان را و پیغامبر امت را که ایشان طاقت تلقین حق ۷۲۶
- صاحب دلی دید سگی حامله در شکم آن سگ بچه گان بانگ می کردند در ۷۲۷
- قصه اهل ضروان و حسد ایشان بر درویشان که پدر ما از سلیمی ۷۲۸
- بیان آنکه عطای حق و قدرت موقوف قابلیت نیست همچون دادِ خلقان که ۷۳۱
- در ابتدای خلقت جسم آدم علیه السلام که جبرئیل را علیه السلام اشارت ۷۳۲
- فرستادن میکائیل را علیه السلام به قبضِ حفته خاک از زمین جهت ۷۳۳
- قصه قوم یونس علیه السلام بیان و برهان آن است که تضرع و زاری دفع ۷۳۴
- فرستادن اسرافیل را علیه السلام به خاک که حفته ای برگیر از خاک ۷۳۴
- فرستادن عزرائیل ملک العزم والحزم را علیه السلام به برگرفتن ۷۳۵
- بیان آنکه مخلوقی که ترا از او ظلمی رسد به حقیقت او همچون آلتی است، ۷۳۷
- جواب آمدن که آنکه نظر او بر اسباب و مرض و زخم تیغ نیابد بر کار ۷۳۸
- در بیان وخامت چرب و شیرین دنیا و مانع شدن او از طعام الله چنانکه ۷۳۹



جواب آن مُعَلَّل که گفته است که خوش بودی این جهان اگر	۷۴۰
فِيمَا يُرْجَى مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مُعْطَى الْإِثْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا وَهُوَ الَّذِي يُنْزِلُ	۷۴۱
قصه اباز و حجره داشتن او جهت چارق و پوستین و گمان آمدن خواجه	۷۴۴
بیان آنکه آنچه بیان کرده می شود صورت قصه است و آنکه آن صورتی	۷۴۵
حکمت نظر کردن در چارق و پوستین که فَلْيَنْظُرْ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ	۷۴۶
خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي حَقِّ إِبْلِيسَ	۷۴۷
بیان اتحاد عاشق و معشوق از روی حقیقت اگرچه متضادند از روی آنکه	۷۴۹
معشوقی از عاشق پرسید که خود را دوست تر داری یا مرا، گفت من از	۷۵۰
آمدن آن امیر نمام با سرهنگان نیمشب به گشادن آن حجره اباز و پوستین	۷۵۲
باز گشتن نمامان از حجره اباز به سوی شاه توبره نهی و خجل همچون	۷۵۳
حواله کردن پادشاه قبول و توبه نمامان و حجره گشایان و سزادادن ایشان	۷۵۴
فرمودن شاه اباز را که اختیار کن از عفو و مکافات که از عدل و لطف هر چه	۷۵۴
تعجیل نمودن پادشاه اباز را که زود این حکم را به فیصل رسان و منتظر	۷۵۵
حکایت در تقریر این سخن که چندین گاه گفت و گو را آزمودیم	۷۵۶
در بیان کسی که سخنی گوید که حال او مناسب آن سخن و آن دعوی نباشد	۷۵۷
حکایت در بیان توبه نصوح که چنانکه شیر از پستان بیرون آید باز در	۷۵۹
در بیان آنکه دعای عارف و اصل و درخواست او از حق همچو درخواست	۷۶۰
نوبت جستن رسیدن به نصوح و آواز آمدن که همه را جستیم نصوح را	۷۶۱
یافته شدن گوهر و حلالی خواستن حاجبان و کنیزکان شاهزاده از نصوح	۷۶۲
باز خواندن شهزاده نصوح را از بهر دلاکی بعد از استحکام توبه	۷۶۳
حکایت در بیان آنکه کسی توبه کند و پشیمان شود و باز آن پشیمانیها	۷۶۳
تشبیه کردن قطب که عارف و اصل است در اجرای دادن خلق از قوت	۷۶۴
حکایت دیدن خر هیزم فروش بانوایی اسبان تازی بر آخور خاص و	۷۶۵
ناپسندیدن روباه گفتن خر را که من راضی ام به قسمت	۷۶۶
جواب گفتن خر روباه را	۷۶۶
جواب گفتن روباه خر را	۷۶۶
جواب گفتن خر روباه را	۷۶۷
در تقریر معنی توکل حکایت آن زاهد که توکل را امتحان می کرد از میان	۷۶۷
جواب دادن روباه خر را و تحریض کردن او خر را بر کسب	۷۶۸
جواب گفتن خر روباه را که توکل بهترین کسبه است که هر کسی محتاجست	۷۶۸
مثل آوردن اشتر در بیان آنکه در مُخَیِر دولتی فز و اثر آن چون نبینی جای	۷۶۹





- ۷۷۰ فرق میان دعوت شیخ کامل و اصل و میان سخن ناقصان
- ۷۷۱ حکایت آن مخنث و پرسیدن لوطی از او در حالت لواطه که این خنجر
- ۷۷۲ غالب شدن حیلۀ روباه بر استعصام و تعفف خر و کشید روبه خر
- ۷۷۳ حکایت آن شخص که از ترس خویشتن را در خانه‌ای انداخت رُخها زرد
- ۷۷۴ بردن روباه آن خر را پیش شیر و جستن خر از شیر و عتاب کردن روباه با
- ۷۷۵ در بیان آنکه نقض عهد و توبه موجب بلا بُود بلکه موجب مسخ
- ۷۷۵ دوم بار آمدن روباه بر آن خر گریخته تا باز بفریدش
- ۷۷۶ جواب گفتن خر روباه را
- ۷۷۷ جواب گفتن روباه خر را
- ۷۷۸ حکایت شیخ محمد سرزری غزنوی قدس الله سره
- ۷۷۹ آمدن شیخ بعد از چندین سال از بیابان به شهر غزنین و زنبیل
- ۷۸۱ در معنی تَوَلَّاهُ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ
- ۷۸۱ رفتن آن شیخ در خانه امیری بهر کدیه روزی چهار بار با زنبیل به
- ۷۸۲ گریان شدن امیر از نصیحت شیخ و عکس صدق او و ایثار کردن مخزن
- ۷۸۳ اشارت آمدن از غیب به شیخ که این دو سال به فرمان ما بستدی و بدادی
- ۷۸۴ دانستن شیخ ضمیر سائل را بی گفتن و دانستن قدر وام و امداداران
- ۷۸۴ سبب دانستن ضمیرهای خلق
- ۷۸۴ غالب شدن مکر روباه بر استعصام خر
- ۷۸۵ در بیان فضیلت احتما و جوع
- ۷۸۵ مثل
- ۷۸۶ حکایت مریدی که شیخ از حرص و ضمیر او واقف شد او را نصیحت کرد به
- ۷۸۶ حکایت آن گاو که تنها در جزیره‌ای است بزرگ، حق تعالی آن جزیره بزرگ
- ۷۸۷ صید کردن شیر آن خر را و تشنه شدن شیر از کوشش، رفت به چشمه تا
- ۷۸۸ حکایت آن راهب که روز با چراغ می‌گشت در میان بازار از
- ۷۸۹ دعوت کردن مسلمان مغ را
- ۷۹۰ مثل شیطان بر در رحمان
- ۷۹۱ جواب گفتن مؤمن سنی کافر جبری را و در اثبات اختیار بنده دلیل گفتن،
- ۷۹۳ درک وجدانی چون اختیار و اضطراب و خشم و اضطراب و سیری و
- ۷۹۵ حکایت هم در بیان تقریر اختیار خلق و بیان آنکه تقدیر و قضا
- ۷۹۵ حکایت هم در جواب جبری و اثبات اختیار صحت امر و نهی و بیان آنکه
- ۷۹۷ معنی مَا شَاءَ اللَّهُ کَانَ یعنی خواست خواست او و رضا رضای اوست،





- و همچنین قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ یعنی جَفَّ الْقَلَمُ وَ كَتَبَ لَا يَسْتَوِي الطَّاعَةُ وَالْمَعْصِيَةُ ۷۹۸
- حکایت آن درویش که در هری غلامان آراسته عمید خراسان را دید ۷۹۹
- باز جواب گفتن آن کافر جبری آن سُنّی را که به اسلامش دعوت می‌کرد ۸۰۱
- پرسیدن پادشاه قاصد ایاز را که چندین غم و شادی با چارق ۸۰۲
- گفتن خویشاوندان مجنون را که حسن لیلی به اندازه‌ای است چندان ۸۰۴
- حکایت جُرحی که چادر پوشید و در وعظ میان زنان نشست و ۸۰۶
- فرمودن شاه به ایاز بار دگر که شرح چارق و پوستین آشکارا بگو تا ۸۰۷
- حکایت کافری که گفتندش در عهد بابیزید که مسلمان شو ۸۰۷
- حکایت آن مؤذّن زشت آواز که در کافرستان بانگ نماز داد و مرد ۸۰۷
- حکایت آن زن که گفت شوهر را که گوشت را گربه خورد شوهر ۸۰۹
- حکایت آن امیر که غلام را گفت که مَی بیّار غلام رفت و سبوی مَی می‌آورد ۸۱۰
- حکایت ضیاء دَلّی که سخت دراز بود و برادرش شیخ اسلام تاج ۸۱۲
- رفتن امیر خشم‌آلود برای گوشمال زاهد ۸۱۳
- حکایت مات کردن دلقک سید شاه یزید را ۸۱۳
- انداختن مصطفی علیه‌السلام خود را از کوه چزی از وحشت دیر نمودن ۸۱۴
- جواب گفتن امیر مر آن شفیعیان را و همسایگان زاهد را که گستاخی چرا ۸۱۵
- دوم بار دست و پای امیر را بوسیدن و لابه کردن شفیعیان و ۸۱۵
- باز جواب گفتن امیر ایشان را ۸۱۶
- تفسیر این آیت وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوَ كَانُوا يَعْلَمُونَ که در ۸۱۷
- دگر بار استدعای شاه از ایاز که تأویل کار خود بگو و مشکل منکران ۸۱۸
- تمثیل تن آدمی به مهمان‌خانه و اندیشه‌های مختلف به مهمانان ۸۱۹
- حکایت آن مهمان که زن خداوند خانه گفت که باران فرو گرفت ۸۱۹
- تمثیل فکر هر روزینه که اندر دل آید به مهمان نو که از اوّل روز ۸۲۰
- نواختن سلطان ایاز را ۸۲۱
- وصیت کردن پدر دختر را که خود را نگهدار تا حامله نشوی ۸۲۲
- وصف ضعیف‌دلی و سُستی صوفی سایه پرورد مجاهده ناکرده درد و داغ ۸۲۳
- نصیحت مبارزان او را که با این دل و زهره که تو داری که از کلاپسه شدن ۸۲۴
- حکایت عبّاضی رحمه‌الله که هفتاد غزو کرده بود سینه برهنه و غزا کرده ۸۲۵
- حکایت آن مجاهد که از همیان سیم هر روز یک دم در خندق انداختی ۸۲۶
- صفت کردن مرد غماز و نمودن صورت کنیزک مصوّر در کاغذ و عاشق ۸۲۷
- ابزار کردن صاحب موصل آن کنیزک را به خلیفه تا خون‌ریزی ۸۲۸





- پشیمان شدن آن سر لشکر از جنایت که کرد و سوگند دادن او آن ۸۳۰
- حجت منکران آخرت و بیان ضعف آن حجت زیرا حجت ایشان ۸۳۱
- آمدن خلیفه نزد آن خوب روی برای جماع ۸۳۱
- خنده گرفتن آن کنیزک را از ضعف شهوت خلیفه و قوت شهوت ۸۳۲
- قاش کردن آن کنیزک آن راز را با خلیفه از بیم زخم شمشیر و اکراه ۸۳۲
- عزم کردن شاه چون واقف شد بر آن خیانت که ببوشاند و عفو کند و او ۸۳۳
- دادن شاه گوهر را میان دیوان و مجمع به دست وزیر که این چند ارزد و ۸۳۵
- رسیدن گوهر از دست به دست آخر دُور به اباز و کیاست اباز و مقلد ۸۳۶
- تشنجه زدن امرا بر اباز که چرا شکستش و جواب دادن اباز ایشان را ۸۳۷
- قصد شاه به کشتن امرا و شفاعت کردن اباز ۸۳۷
- تفسیر گفتن ساحران فرعون را در وقت سیاست که لا صَبِرَ ۸۳۹
- معجز دانستن اباز خود را در این شفاعتگری و عذر این جرم ۸۴۰
- تَمَّ الْمُجَلَّدُ الْخَامِسَ مِنَ الْمَثْنَوِيِّ الْمَعْنَوِيِّ ۸۴۳

دفتر ششم

- سؤال سائل از مرغی که بر سر رَیْض شهری نشسته باشد سر او ۸۵۴
- نکوهیدن ناموسهای پوسیده را که مانع ذوق ایمان و دلیل ضعف ۸۵۶
- مناجات و پناه جستن به حق از فتنه اختبار و از فتنه اسباب اختیار که ۸۵۷
- حکایت غلام هندو که به خداوندزاده خود پنهان هوا آورده بود، ۸۵۹
- صبر فرمودن خواجه مادر دختر را که غلام را زجر مکن من او ۸۶۰
- در بیان آنکه این غرور تنها آن هندو را نبود بلکه هر آدمی به چنین ۸۶۱
- در عموم تأویل این آیت که کُلُّمَا أَوْفَدُوا نَارًا يَلْحَرَبُ ۸۶۳
- قضای هم در تقریر این آیت ۸۶۳
- و انمودن پادشاه به امرا و متعصبان در راه سبب فضیلت و مرتبت ۸۶۴
- مرافعه امرا آن حجت را به شبهه جبریانه و جواب دادن شاه ایشان را ۸۶۴
- حکایت آن صیاد که خویشتن در گیاه پیچیده بود و دسته گل و ۸۶۶
- حکایت آن شخص که دزدان قوچ او را بدزدیدند و بر آن قناعت ۸۶۷
- مناظره مرغ با صیاد در ترهّب و در معنی ترهّبی که مصطفی علیه السلام ۸۶۸
- حکایت آن پاسبان که خاموش ماند تا دزدان رخت تاجران بردند ۸۷۰
- حواله کردن مرغ گرفتاری خود را در دام به فعل و مکر ۸۷۱
- حکایت آن عاشق که شب بیآمد بر امید وعده معشوق بدان وثاقتی که ۸۷۲



در آمدن ضریر در خانه مصطفی علیه السلام و گریختن عایشه از پیش	۸۷۵
امتحان کردن مصطفی علیه السلام عایشه را که چه پنهان می‌شوی	۸۷۶
حکایت آن مُطَرَّب که در بزم امیر تُرک این غزل آغاز کرد	۸۷۷
تفسیر قوله علیه السلام مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا	۸۷۸
تشبیه مغفلی که عمر ضایع کند و وقت مرگ در آن تنگاتنگ توبه و استغفار	۸۸۰
نکته گفتن آن شاعر جهت طعن شیعه حلب	۸۸۰
تمثیل مرد حریص نابیننده رزاقی حق را و خزاین رحمت او را	۸۸۱
داستان آن شخص که بر در سرایی نیم‌شب سحوری می‌زد همسایه او	۸۸۲
قصه اُحَد اُحَد گفتن بلال در خَر حجاز از محبت مصطفی علیه السلام	۸۸۴
بازگردانیدن صدیق رضی الله عنه رافعه بلال را رضی الله عنه و ظلم	۸۸۶
وصیت کردن مصطفی علیه السلام صدیق را که چون بلال را مشتری	۸۸۸
خندیدن جهود و پنداشتن که صدیق مغبون است در این عقد	۸۸۹
معاینه مصطفی علیه السلام با صدیق که ترا وصیت کردم که	۸۹۱
قصه هلال که بنده مخلص بود خدای را، صاحب بصیرت بی‌تقلید،	۸۹۲
حکایت در تقریر همین سخن	۸۹۳
مثل	۸۹۳
رنجور شدن این هلال و بی‌خبری خواجه او از رنجوری او از تحقیر و	۸۹۴
آمدن مصطفی علیه السلام از بهر عیادت هلال در ستورگاه	۸۹۵
در بیان آنکه مصطفی علیه السلام شنید که عیسی علیه السلام بر	۸۹۶
داستان آن عجوزه که روی زشت خویش را بخندره و گلگونه	۸۹۷
داستان آن درویش که آن گیلانی را دعا کرد که خدا ترا	۸۹۸
صفت آن عجوزه	۸۹۸
قصه درویش که از آن خانه هرچه می‌خواست می‌گفت نیست	۸۹۸
رجوع به داستان آن کمپیر	۸۹۹
حکایت آن رنجور که طبیب در او اومید صحت ندید	۹۰۰
رجوع به قصه رنجور	۹۰۱
قصه سلطان محمود و غلام هندو	۹۰۳
لَيْسَ لِلْمَاضِيْنَ هَمُّ الْمَوْتِ إِنَّمَا لَهُمْ حَسْرَةُ الْفَوْتِ	۹۰۵
بار دیگر رجوع کردن به قصه صوفی و قاضی	۹۰۷
طیبه شدن قاضی از سیلی درویش و سرزنش کردن صوفی قاضی را	۹۱۰
جواب دادن قاضی صوفی را	۹۱۰



- سؤال کردن آن صوفی قاضی را ۹۱۱
- جواب گفتن آن قاضی صوفی را ۹۱۲
- باز سؤال کردن صوفی از آن قاضی ۹۱۳
- جواب قاضی سؤال صوفی را و قصه تُرک و درزی را ۹۱۳
- قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ يُلْقِنُ الْحَكِمَةَ عَلَى ۹۱۳
- دعوی کردن تُرک و گرو بستن او که درزی از من چیزی ۹۱۴
- مضاحک گفتن درزی و تُرک را از قوت خنده بسته شدن دو چشم ۹۱۵
- گفتن درزی تُرک را هَمی خاموش کن اگر مضاحک دگر ۹۱۶
- بیان آنکه بی کاران و افسانه جویان مثل آن ترک اند و عالم غزار ۹۱۶
- مَثَل ۹۱۶
- باز مکرر کردن صوفی سؤال را ۹۱۷
- جواب دادن قاضی صوفی را ۹۱۷
- حکایت در تقریر آنکه صبر در رنج کار سهلتر از صبر در فراق یار بود ۹۱۸
- مَثَل ۹۱۸
- باقی قصه فقیر روزی طلب بی واسطه کسب ۹۲۰
- قصه آن گنج نامه که پهلوی فته بی روی به قبله کن و تیر در کمان ۹۲۳
- تمامی قصه آن فقیر و نشان جای آن گنج ۹۲۴
- فاش شدن خبر این گنج و رسیدن به گوش پادشاه ۹۲۴
- نومید شدن آن پادشاه از یافتن آن گنج و ملول شدن او ۹۲۵
- باز دادن پادشاه گنج نامه را به آن فقیر که بگیر، ما از سر این برخاستیم ۹۲۶
- حکایت مرید شیخ حسن خرقانی قُدَسِ اللَّهِ سِرُّهُ ۹۲۸
- پرسیدن آن وارد از حرم شیخ که شیخ کجاست کجا جویم و جواب ۹۲۹
- جواب گفتن مرید و زجر کردن مرید آن طعانه را از کفر ۹۲۹
- واگشتن مرید از وثاق شیخ و پرسیدن از مردم و نشان ۹۳۱
- یافتن مرید مُراد را و ملاقات او با شیخ نزدیک آن بیشه ۹۳۱
- حکمت در: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» ۹۳۲
- معجزه هود علیه السلام در تخلص مؤمنان امت به وقت نزول باد ۹۳۴
- رجوع کردن به قصه فته و گنج ۹۳۶
- انابت آن طالب گنج به حق تعالی بعد از طلب بسیار و عجز و اضطراب ۹۳۷
- آواز دادن هاتف مر طالب گنج را و اعلام کردن از ۹۳۹
- حکایت آن سه مسافر مسلمان و ترسا و جهود که به منزل قوتی یافتند ۹۴۰





۹۴۴	حکایت اشتر و گاو و قُج که در راه بند گیاه یافتند هر یکی
۹۴۴	مثل
۹۴۵	جواب گفتن مسلمان آنچه دید به یارانش جهود و ترسا
۹۴۶	منادی کردن سید مَلِک یَزید که هر که در سه یا چهار روز به سمرقند
۹۵۰	حکایت تملُّق موش با چغز و بستن پای هر دو به رشته دراز و برکشیدن
۹۵۲	تدبیر کردن موش به چغز که من نمی توانم بر تو آمدن به وقت حاجت
۹۵۲	مبالغه کردن موش در لابه و زاری و وصلت جستن از چغز آبی
۹۵۴	لابه کردن موش مر چغز را که بهانه می شنیدش و در نسیه می ننداز اینجا این
۹۵۸	حکایت شب دزدان که سلطان محمود شب در میان ایشان افتاد که
۹۶۲	قصه آنکه گاو بحری گوهر کاویان از قمر دریا برآورد شب بر ساحل
۹۶۲	رجوع کردن به قصه طلب کردن آن موش آن چغز را در لب جو و کشیدن
۹۶۴	قصه عَبْدُ الْقَوْتُ و ربودن پریان او را و سالها میان پریان ساکن
۹۶۶	آمدن جعفر (رض) به گرفتن قلعه ای به تنهایی و مشورت کردن مَلِک
۹۶۹	رجوع کردن به حکایت آن شخص وام کرده و آمدن او به امید
۹۶۹	باخبر شدن آن غریب از وفات آن محتسب و استغفار او از اعتماد بر
۹۷۳	مثل دو بین همچو آن غریب شهر کاش عمر نام که از یک دکانش به
۹۷۴	توزیع کردن پایمرد در جمله شهر تبریز و جمع شدن اندک چیز
۹۷۸	دیدن خوارزمشاه رحمه الله در سَیْران در موکب خود اسبی بس نادر و تعلق
۹۸۰	مواخذه یوسف صدیق صلوات الله علیه به حبس بضع سنین به سبب
۹۸۴	رجوع کردن به قصه آن پایمرد و آن غریب وامدار و بازگشتن
۹۸۵	گفتن خواجه در خواب به آن پایمرد وجوه وام آن دوست را که آمده
۹۸۷	حکایت آن پادشاه و وصیت کردن او سه پسر خویش را که در این
۹۸۹	روان شدن شهزادگان در ممالک پدر بعد از وداع کردن ایشان
۹۹۱	رفتن پسران سلطان به حکم آنکه الْإِنْسَانُ حَرِیصٌ عَلَى مَا مَتَّعَ
۹۹۴	دیدن ایشان در قصر این قلعه ذات الصور نقش روی دختر شاه چین
۹۹۵	حکایت صدر جهان بخارا که هر سائلی که به زبان بخواستی از صدقه
۹۹۷	حکایت آن دو برادر یکی کوسه و یکی امرد، در عزیمت های خفتند، شبی
۹۹۸	در تفسیر این خبر که مصطفی صلوات الله علیه فرمود مَثُومَانِ لَا یُشَبَّهَانِ
۹۹۹	بحث کردن آن سه شهزاده در تدبیر آن واقعه
۹۹۹	مقاله برادر بزرگین
۱۰۰۰	ذکر آن پادشاه که آن دانشمند را به اکراه در مجلس آورد و بنشانند و



- روان گشتن شاهزادگان بعد از تمام بحث و ماجرا به جانب ولایت چین ۱۰۰۲
- حکایت اِمْرَةِ الْقَيْسِ که پادشاه عرب بود و به صورت عظیم به جمال بود، ۱۰۰۲
- بیان مجاهد که دست از مجاهده باز ندارد اگرچه داند بَسْطِ عَطَايِ حَقِّ ۱۰۰۹
- حکایت آن شخص که خواب دید که آنچه می طلبی از یَسار به مصر ۱۰۱۱
- سبب تأخیر اجابت دعای مؤمن ۱۰۱۱
- رجوع کردن به قصه آن شخص که به او گنج نشان دادند به مصر و بیان ۱۰۱۲
- رسیدن آن شخص به مصر و شب بیرون آمدن به کوی از بهر شبکری ۱۰۱۳
- بیان این خبر که الْكَذْبُ رِيْبَةٌ وَالصِّدْقُ طُمَأْنِينَةٌ ۱۰۱۴
- مثال ۱۰۱۶
- بازگشتن آن شخص شادمان و مرادیافته و خدای را شکرگویان و ۱۰۱۶
- مکرر کردن برادران پند دادن بزرگین را و تاب نآوردن او آن پند را ۱۰۱۸
- مفتون شدن قاضی بر زن جوحی و در صندوق ماندن و نایب قاضی ۱۰۲۰
- رفتن قاضی به خانه زن جوحی و حلقه زدن جوحی به خشم بر در ۱۰۲۱
- آمدن نایب قاضی میان بازار و خریداری کردن صندوق را ۱۰۲۳
- در تفسیر این خبر که مصطفی صلوات الله علیه فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً ۱۰۲۳
- باز آمدن زن جوحی به محکمه قاضی سال دوم بر امید وظیفه ۱۰۲۴
- بار آمدن به شرح قصه شاهزاده و ملازمت او در حضرت شاه ۱۰۲۵
- در بیان آنکه دوزخ گوید که قنطرة صراط بر سر اوست ای مؤمن از ۱۰۲۶
- متوفی شدن بزرگین از شهزادگان و آمدن برادر میانین به جنازه برادر ۱۰۲۷
- وسوسه ای که پادشاهزاده را پیدا شد از سبب استغنائی و کشفی که از شاه ۱۰۳۲
- خطاب حق به عزرائیل که ترا رحم بر که بیشتر آمد از این خلائق که ۱۰۳۳
- کرامات شیخ شبیان راعی قدس الله روحه العزیز ۱۰۳۴
- رجوع کردن به قصه پروردن حق تعالی نمرود را بی واسطه ۱۰۳۵
- رجوع کردن بدان قصه که شاهزاده زخم خورد از خاطر شاه، پیش ۱۰۳۶
- وصیت کردن آن شخص که بعد از من او برد مال مرا از سه فرزند ۱۰۳۷
- مثال ۱۰۳۸

پیشگفتار

جلال‌الدین محمد بلخی، مشهور به «مولانا»، در روز ۶ ماه ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هجری قمری، در بلخ زاده شد و در روز ۵ ماه جمادی‌الآخره سال ۶۷۲ هجری قمری، در ۶۸ سالگی، در قونیه، از دار دنیا رفت. پدرش محمدحسین خطیبی، مشهور به «بهاء‌الدین ولد» است که ظاهراً، در سال ۵۴۳ هجری قمری زاده شده و، باز ظاهراً، در ۸۵ سالگی، در سال ۶۲۸ هجری قمری فوت شده است.

دربارهٔ جلال‌الدین محمد بلخی و کسانی او آنقدر کتاب و رساله و مقاله نوشته‌اند که سیاههٔ آن کتابها و رساله‌ها و مقاله‌ها، خود کتابی بس قطور است. لهذا، در این پیشگفتار بر کتاب مثنوی، پرداختن به شرح حال جلال‌الدین محمد، دست‌کم گرفتن میزان مطالعات و اطلاعات خواننده است، که از ما بدور که چنین بیندیشیم و چنین کنیم از مثنوی بگوییم:

جامی، دربارهٔ مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی، می‌گوید: «... مثنوی - هست قرآن در زبان پهلوی»، و این از آن جهت است که به باور اهل فکر و اندیشه، همانطور که قرآن، کتاب هدایت است، مثنوی نیز، در بیشتر موارد با استناد به آیات قرآنی، به منظور راهبری و هدایت خلق به کمال انسانی و سلوک معقول و پاکی گفتار و رفتار و کردار و مهربانی در روند زندگی، صورت تدوین یافته است.

نقل است که جلال‌الدین محمد بلخی، در صفحه‌یی از نسخه‌یی از مثنوی متعلق به خود، نوشته بوده:

«مثنوی را جهت آن نگفتم‌ام که حمایل کنند و تکرار کنند، بلکه تا زیر پا نهند و بالای آسمان روند که مثنوی معراج حقایق است، نه آنکه نردبان را به گردن گیری و شهر به شهر گردی، که اگر چنین کنی، هرگز بر بام مقصود نروی و به مُراد نرسی».

سلطان ولد، پسر جلال‌الدین محمد، در خاتمه‌یی که بر مثنوی سروده، می‌گوید:

«نردبان آسمان است ایسن کلام هر که زاین بر می‌رود، آید به بام
نی به بام چرخ، کآر اخضر بود بل که بامی کآز فلک برتر بود
بام گردون را ازآو آید نوا گردشش باشد همیشه زان هوا»

و شمسُ الدّین احمد افلاکی (از یاران و نزدیکان بهاء ولد) از قولِ جلال الدّین محمد بلخی، میگوید:

«ادراک غوامض اسرارِ پُرانوارِ مثنوی، در ضبطِ تلقینات و تقریبات و تقریرات و توفیقات احادیث و آیات و بسطِ امثال و حکایات و بیناتِ رموزِ کنوز و دقایقِ حقایقِ او را اعتقادی باید عظیم و صدقی باید مستقیم و قلبی باید سلیم، و همچنان ذکاوت و فنونِ علوم و درایتِ میباید، تا در ظاهرِ آن سیری تواند کرد و به سرِ سُرّی تواند رسیدن، و بی این همه آلات، اگر عاشقِ صادق باشد، عاقبتِ عشقِ او را رهبرِ شود و به منزل برسد...».



نکته‌یی که شاید تاکنون، یا هیچ متذکر آن نشده‌اند و یا کمتر به آن پرداخته‌اند، رَوْنِدِ سرودن مثنوی توسطِ جلال الدّین محمد بلخی است. به عبارتِ دیگر، تا حال، کمتر کسی که مثنوی میخوانده است، از خود پرسیده است که جلال الدّین محمد بلخی، با چه انگیزه‌ی عینی و در چه حال و هوا و وضعیتی و شرایطی، به اقتضای چه اسباب و ایجاباتی، مثنوی را سروده است؟ آیا وی، قبلاً طرحی ریخته و سامانی برای مثنوی‌سرایی پرداخته و سپس بر اساس و مبنای آن طرح و سامان، مثنوی را سروده است؟ مثلاً همانطور که فردوسی، قبلاً نسخه‌یی منشور از تاریخ ایران را فراهم کرد و سپس آن را به نظم درآورد، یا همانطور که نظامی گنجوی قبلاً نسخه‌هایی از حکایات لیلی و مجنون یا خسرو و شیرین را تهیه کرد و سپس آنها را نظم کرد، جلال الدّین بلخی نیز قبلاً اندیشیده که چه موضوع یا موضوعات را با درهم‌آمیختن آیات قرآنی و احادیث و حکایات و امثال، بسراید و سپس آنچه را که اندیشیده و طرح کرده بوده، به نظم درآورد است؟

پیدا است که ساختارِ مثنوی، اینگونه طَراحی و ساماندهی را برنمیتابد. تنوعِ مقولاتِ مثنوی و کثرتِ استنادات در مثنوی آنقدر زیاد است که هیچ طرح و سامانی نمیتوانسته، چنین نظمی را تمهّد کند.

اگر توجّه کنیم که جلال الدّین محمد بلخی، در قونیّه، مجلس می‌گفته، یعنی هر روز، یا در هفته چند روزی، در مسجدی از مساجد شهر، برای هدایتِ اهل شهر و دوستانِ او و مشتاقان، به منبر میرفته و اصطلاحاً وعظ میکرده، آنوقت بناچار، از خود میپرسیم که یک واعظ و خطیب اخلاقی، بر منبر، از چه موضوعاتی و مقولاتی سخن میگوید؟

بنا به روالِ چند و چندین صدساله، واعظ ابتدا، آیه‌یی از قرآن را که در آن نکته یا نکته‌هایی در جهت هدایت و نصیحتِ تذکر داده شده میخواند، سپس آن آیه یا آیات دیگر را معنی میکند و در صورت لزوم و اقتضایِ حال حاضرین، شأنِ نزولِ آن آیه یا



پیشگفتار

چهل و یک

آیات را بیان میکند، بعد با استفاده از احادیث، شرح و بسطی میدهد و آخر الامر از حکایات و امثال و کلام بزرگان و مثلثای رایج میان مردم مدد میگیرد و آن نکته یا موضوعی را که برای وعظ آن روز خود انتخاب کرده بوده، هرچه واضحتر و روشنتر میشکافد و سرانجام، نتیجه میگیرد.

ممکن است، موضوع وعظ یک مجلس، به واسطه خستگی واعظ یا مستمعین، به پایان نرسد. در این صورت، واعظ، در مجلس دیگر، دنباله موضوع را خواهد گرفت، تا آخر الامر، آن موضوع را بر اساسی که اندیشیده بوده و تمهیدی که چیده بوده بنشانند و به نتیجه برسانند.

توجه و عنایت به تسلسل موضوعات مطروحه در مثنوی و تنوع حکایات و امثال که به طور «حرف تو حرف» جاری میشود و به اعتبار «سخن از سخن زاید»، اصطلاحاً از این حکایت که هنوز تمام نشده، به حکایتی دیگر میپردازد، این تصور را القاء میکند که جلال الدین محمد، همان سخنان را که برای خلق حاضر در مجلس میگفته، به نظم درآورده است، با این شگرد که ظاهراً در هر مجلس، یک یا چند نفری بوده اند که موضوعات مطروحه در آن مجلس را، مختصر یا مفصل، یادداشت میکردند و وی براساس آن یادداشتها، در سر فرصت، همان موضوعات (آیات قرآنی، احادیث، حکایات، روایات، مثلها، قصه ها، ...) را که به طور پیوسته و مربوط به هم گفته بوده (شاید با اندکی فزود و کاست و تغییر) به نظم درمیآوردند.

اینچنین است که در مثنوی، علاوه بر آیات قرآنی و احادیث و اسرائیلیات، بسیاری از حکایات عوامانه، قصه های مربوط به مشایخ، و بسیاری از ضرب المثلثای رایج در میان مردم را پیش دید داریم:

«من ز سدره منتهی بگذشته ام صد هزاران ساله زان سو رفته ام»

۱۷۹۱/۲

«پس برآمد پوستش رنگین شده که منم طاووس علیین شده»

۷۲۲/۳

«نیست مثل آن، مثال است این سخن قاصر از معنای نو حرف کهن»

۱۱۵۵/۳

«هین مکن لاحول عمران زاده ام که ز لاحول این طرف افتاده ام»

۳۷۷۸/۳

«خاله را خایه بُدی، خالو شدی این به تقدیر آمده ست ار او بُدی»

۵۱۱/۴





«نای را بر... نهاد او که ز من گو تو بهتر میزنی، بستان بزنی»

۷۷۰/۴

«چیسست نام این وزیر جامه کن گفت یازب نام آن و نام این آن حسن نامی که از یک کلک او این حسن کاز ریش زشت این حسن

۱۲۳۵/۴ - ۱۲۳۹

«چون قضا آید طیب ابله شود وان دوا در نفع هم گمره شود»

۱۷۰۷/۵

«عاقلان را یک اشارت بس بود عاشقان را تشنگی زان کی رود»

۱۲۴۸/۵

«یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک»

۱۸۸۴/۵

«هرکه را اسرار کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند»

۲۲۴۰/۵

«دید صد چندان که وصفش کرده بود کی بود خود دیده مانند شوند»

۳۹۰۶/۵

«مه فشاند نور و سگ عووعو گند هر کسی بر خلقت خود میتند»

۱۴/۶

«عاشقم من بر فن دیوانگی سیرم از فرهنگی و فرزانهگی»

۵۷۶/۶

«جز که تسلیم و رضا کو چاره‌یی در کف شیر نر خونخواه‌یی»

۵۸۰/۶

«عاقبت جوینده یابنده بود که قرچ از صبر زاینده بود»

۵۹۸/۶

«مه فشاند نور و سگ عووعو گند سگ ز نور ماه کی مرتع گند»

۲۰۹۲/۶

«کی دروغی قیمت آرد نی ز راست در دو عالم هر دروغ از راست خاست»

۲۲۲۵/۶

«ذره ذره کآندر آین ارض و سماست جنس خود را دو یکی چون کهریاست»

۲۹۰۸/۶



«آنچه در آینه میبند جوان پیر اندر خشت بیند پیش از آن»

۳۷۹۰/۶

«ای ز دلها بُرده صد تشویش را نوبت تو شد بجنبان ریش را»

۳۹۱۸/۶

«خالی از خود بود و پُر از عشقِ دوست پس ز کوزه آن تَلّاد که در اوست»

۴۰۵۴/۶

«من نخواهم زد دگر از خوف و بیم این چُنین طبلِ هوا زیرِ گلیم»

۴۱۸۰/۶

«تا ببیند مؤمن و گبر و یهود که در آن صندوق جز لعنت نبُود»

۴۵۰۱/۶



نسخه‌یی از مثنوی که اکنون به دست دارید، تا آنجا که سایر نُسخ خطّی و چاپی مثنوی را ملاحظه کرده‌ایم، کاملترین و درعین حال آسان‌خوانترین نسخه مثنوی است، با این توضیح که:

- از مثنوی، عمده، دو نسخه معتبر شمرده می‌شود. یکی نسخه‌یی است که فعلاً در آرامگاه جلال‌الدین بلخی در قوتیه محفوظ است، که از آن به نسخه قوتیه تعبیر میکنند، و دیگری نسخه‌یی است که آن را آرنولد نیکلسون، براساس تعدادی نسخه دست‌نوشته کهن از مثنوی، فراهم آورده است. ما، هر دو این نسخه‌ها را با هم مقابله کردیم. آن ابیات را که در نسخه قوتیه آمده است ولی در نسخه نیکلسون نیست، میان دو چنگک [-] آوردیم، و آنچه را که در نسخه سامان داده نیکلسون هست، ولی از نسخه قوتیه فوت شده، میان ابروان (-) گذاشتیم. در این صورت، خواننده میتواند مطمئن باشد که این نسخه که اکنون به دست دارد، کاملترین نسخه‌یی است که میشد فراهم کرد.
- در سامان این نسخه از مثنوی، تمام آن آیات قرآنی را که به نحوی در خود مثنوی تذکر داده شده و اشارت رفته است، با یاد شماره و نام سوره و شماره آیه، در پایین صفحات، تذکر دادیم.
- عبارات و اشعار عربی را (که بعضاً از احادیث یا امثال سایره عرب گرفته شده است) در پایین صفحات به عباراتی رسا و آسان، معنی کردیم.
- اختلاف ابیات را که در نُسخ مختلف، به دو یا چند وجه آمده است و در معنی بیت مؤثر بود، یا به عبارت دیگر، با تغییر کلمه یا عبارت، معنی بیت تغییر میکرد، در پایین صفحات یاد کردیم.
- در متن مثنوی، برای سهولت قراءت توسط خواننده، آن کلمات را که ممکن است به وجوه مختلف خوانده شود، همچون:



مثنوی معنوی

چهل و چهار

گره، گرهه	زین، زاین	جو، جَوُ	استاد، اُستاد
گله، گله	سر، سِر	حسن، حُسْن	اشک، اِشْک
گند، گند	سخر، سِخَر	خواند، خواند	بزم، بُزَم
گرد، گرد	شو، شَو	خلق، خُلُق	بد، بُد
مهر، مهر	شوم، شَوَم	دود، دُود	بعد، بَعْد
مقام، مقام	شکر، شُکَر	دور، دُور	به، بِه
مردم، مُردَم	طمع، طَمَع	درد، دُرد	بر، بُر
مرد، مُرد	علم، عِلْم	در، دُر	بود، بُود
مُجاز، مَجَاز	عمر، عَمَر	دم، دَم	پر، پُر
بکن، بَکَن	فرج، فَرَج	ذکر، ذَکَر	ترک، تَرک
نفس، نَفْس	قدرت، قَدَرَت	رائد، رَائِد	جهد، جَهْد
نه، نِه	که، کِه	زود، زُود	جد، جَد
و....	کشت، کُشت	زوم، زُوم	چرم، چُرَم
	گه، گِه	زو، زَو	چه، چِه
	گل، گِل	زهره، زَهْرَه	جست، جُست

بدان صورت که معنی بیت مربوط اقتضا میکرد، اعراب گذاشتیم.

- تقریباً در تمام ابیات، در هر عبارت، با توجه به اقتضای وزن شعر، کسره‌هایی را که برای سهولت قراءت لازم تشخیص دادیم، اِعمال کردیم.
- در تمام موارد، در صورتی که وزن شعر مختل نشود، کلمات مشدد را مشخص کردیم.

- در پایان مثنوی، کشف‌الابیاتی، برای این نسخه از مثنوی فراهم آوردیم که مصراع اول هر بیت را با تعیین دفتر مثنوی و شماره بیت در آن دفتر نشان می‌دهد.

امیدواریم که اینگونه اِعمال سلیقه‌ها، موجب تسهیل خواندن مثنوی و مورد پسند خوانندگان این نسخه قرار گیرد. با این تذکره که در تمام مراحل سامان این نسخه از مثنوی از توصیه‌های مفید آقای دکتر ملک برخوردار بوده‌ایم و سپاسگزار ایشان هستیم.

شمس‌الدین خورشیدکلاه

تهران — ۱۳۸۴ خورشیدی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلاصه‌ای از: شرح حال مولانا جلال الدین

به قلم استاد بدیع الزمان فروزانفر

این کتاب شرح حال، خلاصه و منتخبی از کتاب:
«رساله‌ای در تحقیق و احوال زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور
به مولوی» به قلم آقای بدیع‌الزمان فروزانفر استاد دانشگاه تهران می‌باشد
که برای علاقمندان به شرح مولانا در اینجا نقل می‌گردد.

نام مولانا بنا به قول اغلب تذکره‌نویسان محمد و لقب او جلال‌الدین است و تمامی
مورخان، او را بدین نام و لقب نام برده‌اند. احمد افلاکی از بهاء‌ولد نقل می‌کند که:
«خداوندگار من از نسل بزرگ است» و اطلاق خداوندگار با عقیده الوهیت بشر که این
دسته از صوفیه معتقدند و سلطنت و حکومت ظاهری و باطنی اقطاب نسبت به مریدان
خود در اعتقاد همه صوفیان تناسب تمام دارد از همین نظر است، و به همین مناسبت
بعضی اقطاب به آخر و اول اسم خود لفظ شاه اضافه کرده‌اند.

لقب مولوی نیز که از دیرزمان میان صوفیه و دیگران بدین استاد حقیقت‌بین
اختصاص دارد، در زمان خود و حتی تا قرن نهم نیز شهرت نداشته و ممکن است این
لقب از روی عنوان دیگر یعنی مولاناء روم گرفته شده باشد.

در منشآت قرن ششم، القاب را «به مناسبت ذکر جناب و امثال آن» پیش از آنها با یاء
نسبت استعمال کرده‌اند، مثل: جناب اوحدی، فاضلی، اجلّی. و می‌توان گفت اگر اطلاق
مولوی هم از این قبیل بوده و به تدریج بدین صورت یعنی با حذف موصوف، بمولاناء
روم اختصاص یافته باشد و مؤید این احتمال آنست که در نقحات الانس این لقب بدین

صورت «خدمت مولوی» به کرات در طی ترجمه حال او بکار رفته است، لیکن در شرح حال وی نه در این کتاب و نه در منابع قدیم تر، مانند تاریخ گزیده و مناقب العارفین کلمه مولوی نیامده است.

شهرت مولوی «مولانا روم» مسلم است و به صراحت از گفته حمدالله مستوفی و قول اغلب تذکره نویسان مستفاد می گردد، و در مناقب العارفین هرکجا لفظ «مولانا» ذکر می شود مراد همان جلال الدین محمد است.

احمد افلاکی در عنوان او لفظ «سرا الله الاعظم» آورده ولی در ضمن کتاب به هیچ وجه بدین نام اشاره نکرده و در ضمن کتب دیگر هم دیده نشده است.

مولد مولانا شهر بلخ است و ولادتش در ششم ربیع الاول سنه ۶۰۴ هجری قمری اتفاق افتاده و علت شهرت او به رومی و مولانا روم همان طول اقامت وی در شهر قونیه که اقامتگاه اکثر عمر و مدفن اوست بوده، لیکن خود وی همواره خویش را از مردم خراسان شمرده و اهل شهر خود را دوست می داشته و از یاد آنان فارغ نبوده است.

نسبتش به گفته بعضی، از جانب پدر به ابوبکر صدیق می پیوندد و اینکه مولانا در حق فرزند معنوی خود حسام الدین چلبی گوید: «صدق ابن الصديق رضی الله عنه و عنهم الارموی الاصل المعتسب الی الشیخ المکرم بما قال امسیت کردیا و اصبحت عربیا» دلیل این عقیده توان گرفت، چه مسلم است که صدیق در اصطلاح اهل اسلام لقب ابوبکر است و ذیل آن به صراحت می رساند که نسبت حسام الدین به ابوبکر بالاصاله نیست بلکه از جهت انحلال وجود اوست در شخصیت و وجود مولوی که مربی و مرشد او زاده ابوبکر صدیق است و صرف نظر از این معنی، هیچ فائده بر ذکر انتساب اصلی حسام الدین به ارمیه و نسبت او از طریق انحلال و قلب عنصر به شیخ مکرم یعنی ابوبکر مترتب نمی گردد.

پدر مولانا محمد بن حسین خطیبی است که به بهاء الدین ولد معروف شده و او را سلطان العلماء لقب داده اند و پدر او حسین بن احمد خطیبی، به روایت افلاکی از افاضل روزگار و علامه زمان بوده، چنانکه رضی الدین نیشابوری در محضر وی تلمذ می کرده، و مشهور چنانست که مادر بهاء الدین از خاندان خوارزمشاهیان بوده ولی معلوم نیست که به کدام یک از سلاطین آن خاندان انتساب داشته و احمد افلاکی او را دخت علاء الدین محمد خوارزمشاه عم جلال الدین خوارزمشاه، و جامی دختر علاء الدین محمد بن خوارزمشاه، و امین احمد رازی وی را دخت علاء الدین محمد خوارزمشاه می پندارد و این اقوال مورد اشکال است چه آنکه علاء الدین محمد خوارزمشاه پدر جلال الدین است نه عم او سلطان تکش جز علاء الدین محمد پادشاه معروف «متوفی ۶۱۷» فرزند دیگر بدین نام و لقب نداشته و نیز جزو فرزندان ایل ارسلان بن اتسز هیچکس به لقب و نام

علاءالدین محمد شناخته نگردیده، و مسلم است که بهاءالدین ولد هنگام وفات ۸۵ ساله بوده و وفات او به روایت امین احمد رازی در سنه ۶۲۸ واقع گردیده و بنابر ولادت او مصادف بوده است با سال ۵۴۳ و در این تاریخ علاءالدین محمد خوارزمشاه بوجود نیامده و پدر او تکش خوارزمشاه نیز قدم در عالم هستی نهاده بود.

قطع نظر از آنکه وصلت محمد خوارزمشاه با حسین خطیبی که در تاریخ صوفیان و سایر طبقات، نام و نشانی ندارد به هیچ روی درست نمی آید، و چون جامی و امین احمد رازی در شرح حال مولانا به روایات کرامت آمیز دور از حقیقت افلاکی اتکاء کرده اند پس در حقیقت بنظر منبع جدید، اقوال آنان را شاهد گفته افلاکی نتوان گرفت ولی دولتشاه مؤلف آتشکده که با منابع دیگر سروکار داشته اند از نسبت بهاءالدوله به خوارزمشاهیان به هیچ وجه سخن نرانده و این قضیه را به سکوت گذرانیده اند.

پس مقرر گردید که انتساب بهاء ولد به علاءالدین محمد خوارزمشاه بصحت مقرون نیست و اگر اصل قضیه یعنی پیوند حسین خطیبی با خوارزمشاهیان ثابت و مسلم باشد و بقدر امکان در روایات افلاکی و دیگران جانب حسن ظن مراعات شود باید گفت که حسین خطیبی با قطب الدین محمد بن نوشتکین پدر اتسز «المتولی سنه ۵۲۱» پیوند کرده و جامی و افلاکی به جهت توافق لقب و نام او با لقب و نام علاءالدین محمد بن تکش که در زندگی پدر قطب الدین لقب داشته به اشتباه افتاده اند و بر این فرض اشکال مهم ما در تقدیم ولادت بهاء ولد بر ولادت جد و پدر مادر خود مرتفع خواهد گردید.

بهاء ولد از اکابر صوفیان بود، خرقه او به روایت افلاکی به احمد غزالی می پیوست و خویش را به امر به معروف و نهی از منکر معروف ساخته و عده بسیاری را با خود همراه کرده بود و پیوسته مجلس می گفت «و هیچ مجلس نبود که از سوختگان، جان بازها نشدی و جنازه بیرون نیامدی، و همیشه نفی مذهب حکمای فلاسفه و غیره کردی و به متابعت صاحب شریعت و دین احمدی ترغیب دادی» و خواص و عوام بدو اقبال داشتند «و اهل بلخ او را عظیم معتقد بودند» و آخر، اقبال خلق، خوارزمشاه را خائف کرد تا بهاء ولد را به مهاجرت مجبور ساخت.

به روایت احمد افلاکی و به اتفاق تذکره نویسان، بهاء ولد بواسطه رنجش خاطر خوارزمشاه در بلخ مجال قرار ندید و ناچار هجرت اختیار کرد و گویند سبب عمده در وحشت خوارزمشاه آن بود که بهاء ولد بر سر منبر به حکما و فلاسفه بد می گفت و آنان را مبتدع می خواند و بر فخر رازی که استاد خوارزمشاه و سرآمد و امام حکمای عهد بود این معانی گران می آمد و خوارزمشاه را به دشمنی بهاء ولد برمی انگیزخت که تا میانه این دو، اسباب وحشت قائم گشت و بهاء ولد، تن بجلاء وطن درداد و سوگند یاد کرد تا محمد خوارزمشاه بر تخت جهانبانی نشسته است به شهر خویش بازنگردد و قصد حج

کرد و به جانب بغداد رهسپار گردید و چون بنشاپور رسید وی را با شیخ فریدالدین عطار اتفاق ملاقات افتاد و به گفته دولتشاه، شیخ عطار خود «به دیدن مولانا بهاءالدین آمد و در آن وقت مولانا جلالالدین کوچک بود؛ شیخ عطار کتاب اسرارنامه را به هدیه به مولانا جلالالدین داد و مولانا بهاءالدین را گفت: «زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زنده و دیگران هم این داستان را کم و بیش ذکر کرده و گفته‌اند که مولانا پیوسته اسرارنامه را با خود داشتی. شیخ فریدالدین عطار از تربیت یافتگان نجم‌الدین کبری و مجددالدین بغدادی بود و بهاء‌ولد هم چنانکه گذشته با این سلسله پیوند داشت و یکی از اعظام طریقه کبرویه به‌شمار می‌رفت و رفتن شیخ عطار به دیدن وی نظر به وحدت مسلک، ممکن است حقیقت داشته باشد و زندگانی شیخ عطار تا سال ۶۱۸ مسلم است و به جهات تاریخی نیز در این قضیه اشکالی نیست.

لیکن بنا به گفته تذکره‌نویسان در تاریخ مهاجرت بهاء‌ولد یعنی سنه ۶۱۰ در قسمت اخیر داستان و دادن اسرارنامه به مولانا که در آن موقع شش ساله بود تا حدی تردید دست می‌دهد، و به حسب بروایت حمدالله مستوفی و فحوای ولدنامه در تاریخ هجرت بهاء‌ولد یعنی حدود سنه ۶۱۸ آن‌گاه که مولوی چهاردهمین مرحله زندگانی را پیموده بود این تردید هم باقی نمی‌ماند و توجه مولانا به اسرارنامه و اقتباس چند حکایت از حکایات آن کتاب در ضمن مثنوی، این ادعا را تأیید تواند کرد. هرچند ممکن است اقتباس همان حکایات سبب وضع این روایت و تمهید مقدمه برای اثبات کرامت عطار و نظر مشایخ به مولانا شده باشد و این قصه در مثنوی ولدی و نیز در کرامت عطار و نظر مشایخ به مولانا شده باشد و این قصه در مثنوی ولدی و نیز در مناقب العارفین با اینکه افلاکی در این‌گونه روایات نظر مخصوص دارد ذکر نشده و از آن روی می‌توان در صحت آن تردید کرد. و چون بهاء‌ولد سر در حجاب عدم کشید، مولانا که در آن هنگام بیست و چهارمین مرحله زندگانی را می‌پیمود به وصیت پدر یا به خواهش سلطان علاءالدین و برحسب روایت ولدنامه به خواهش مریدان برجای پدر بنشست و بساط وعظ و افادته بگسترده و شغل فتوی و تذکیر را به رونق آورد و رایت شریعت برافراشت و یک‌سال تمام دور از طریقت، مفتی شریعت بود تا برهان‌الدین محقق ترمذی بدو پیوست و پس از طی مقامات از خدمت برهان محقق، اجازه ارشاد و دستگیری یافت و روزها به شغل تدریس و قیل و قال مدرسه می‌گذرانید و طالب علمان و اهل بحث و نظر و خلاف، بروی گرد آمده بودند و مولانا سرگرم تدریس و لم و لانسلم بود. فتوی می‌نوشت و از یسجوز و لایسجوز سخن می‌راند. او از خود غافل و با عمر و زید مشغول ولی کارداران غیب، دل در کار وی نهاده بودند و آن گوه‌ریب‌چون را آلوده چون و چرا نمی‌پسندیدند و آن دریای آرام را در جوش و خروش می‌خواستند و عشق غیور منتزه فرصت تا آتش در بنیاد غیر زنده و

عاشق و طالب دلیل را آشفتۀ مدلول و مطلوب کند و آن سرگرم تدریس را سرمست و بیخود حقیقت سازد. بیرون از عالم حد و نشیمن وی نه این کنج محنت آباد است.

تا وقتی که مولانای ما در مجلس بحث و نظر بوالمعالی گشته فضل و حجت می نمود، مردم روزگار او را از جنس خود دیده به سخن وی که در خور ایشان بود فریفته و بر تقوی و زهد او متفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمس حقیقت پرتوی بر آن جان پاک افکند و چنانش تافته و تابناک ساخت که چشمها از نور او خیره گردید و روزگوران محبوب که از ادراک آن هیکل نورانی عاجز بودند از نهاد تیره خود به انکار برخاستند و آفتاب جان افروز را از خیرگی چشم شب تاریک پنداشتند، مولانا طریقه و روش خود را بدل کرد، اهل آن زمان نیز عقیدۀ خویش را نسبت به وی تغییر دادند، آن آفتاب تیرگی سوز که این گوهر شب افروز را مستغرق نور و از دیدۀ محجوبان مستور کرد و آن طوفان عظیم که این اقیانوس آرام را متلاطم و موج خیز گردانید و کشتی اندیشه را از آسیب آن به گرداب حیرت افکند، سر مبهم و سرفصل تاریخ زندگانی مولانا، شمس الدین تبریزی بود.

شمس الدین محمد بن علی بن ملکداد از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند و دولتشاه او را پسر خواند جلال الدین حسن معروف به نومسلمان از نژاد بزرگ امید که مابین سنۀ ۶۰۷-۶۱۸ حکومت الموت داشت شمرده و گفته است که جلال الدین «شیخ شمس الدین را به خواندن علم و ادب نهانی به تبریز فرستاد و او مدتی در تبریز به علم و ادب مشغول بوده» و این سخن سهو است چه گذشته از آنکه در هیچ یک از مأخذهای قدیم تر این حکایت ذکر نشده، جلال الدین حسن نومسلمان بنص عظاملک جوینی جز علاء الدین محمد «۶۱۸-۶۵۳» فرزند دیگر نداشته و چون بعضی روایات شمس در موقع ورود در قونیۀ یعنی سنۀ ۶۴۲ شصت ساله بوده پس ولادت او باید در ۵۸۲ اتفاق افتاده باشد.

بعضی گفته اند که شمس الدین تبریزی مرید و تربیت یافته رکن الدین سجاسی است که شیخ اوحد الدین کرمانی هم وی را به پیری برگزیده بود و این روایت هرچند از نظر تاریخ مشکل نمی نماید و ممکن است که اوحد الدین مذکور و شمس الدین هردو به خدمت رکن الدین رسیده باشند ولیکن اخلاف طریقه این دو با یکدیگر تا اندازه ای این قول را که در منابع قدیم تر هم ضبط نشده ضعیف می سازد.

پیش از آنکه شمس الدین در افق قونیۀ و مجلس مولانا نورافشانی کند در شهرها می گشت و به خدمت بزرگان می رسید و گاهی مکتب داری می کرد و نیز به جزویات کارها مشغول می شد و چون اجرت داندی موقوف داشته تعلیل کردی و گفتی تا جمع شود که مرا قرض است تا ادا کنم و ناگه بیرون شو کرده غیبت نمودی و چهارده ماه تمام در شهر حلب در حجرۀ مدرسه به ریاضت مشغول بود و پیوسته نمد سیاه پوشیدی و



پیران طریق طرق او را کامل تبریزی خواندندی.»

شمس الدین بامداد شنبه بیست و ششم جمادی الاخر سنه ۶۴۲ به قونیه وصول یافت و به عادت خود که در هر شهری که رفتی به خان فرود آمدی «در خان شکر فروشان نزول کرده حجره بگرفت و بر در حجره اش دو سه دیناری با قفل بر در می نهاد تا خلق را گمان آید که تاجری بزرگست، خود در حجره غیر از حصیری کهنه و شکسته کوزه و بالشی از خشت خام نبود»، مدت اقامت شمس در قونیه تا وقتی که مولانا را منقلب ساخت به تحقیق نپیوسته و چگونگی دیدار وی را با مولانا هم به اختلاف نوشته اند.

مطابق روایات سلطان ولد پسر مولانا در ولدنامه، عشق مولانا به شمس مانند جستجوی موسی است از خضر که با مقام نبوت و رسالت و رتبه کلیم الهی، باز هم مردان خدا را طلب می کرد و مولانا نیز با همه کمال و جلالت در طلب اکملی روز می گذاشت تا این که شمس را که از مستوران قیاب غیرت بود بدست آورد و مرید وی شد و سر در قدمش نهاد و یکباره در انوار او فانی گردید.

آنکه اندر علوم فائق بود بسری شیوخ لائق بود

سرانجام مولوی و آن توانای عالم معنی در بستر ناتوانی بیفتاد و به حمای محرق دوچار آمد و هرچه طبیبان به مداوا کوشیدند سودی نبخشید و عاقبت روز یکشنبه پنجم ماه جمادی الاخر سنه ۶۷۲ وقتی که آفتاب زردرو می گشت و دامن درمی پیچید آن خورشید معرفت پرتو عنایت از پیکر جسمانی برگرفت و از این جهان فرودین بکارستان غیب نقل فرمود.

اهل قونیه از خرد و بزرگ در جنازه مولانا حاضر شدند و عیسویان و یهود نیز که صلح جوئی و نیک خواهی وی را آزموده بودند به همدردی اهل اسلام شیون و فغان می کردند و شیخ صدرالدین بر مولانا نماز خواند و از شدت بیخودی و درد شهنشاه ای بزد و از هوش برافت.

جنازه مولانا را بحرمات تمام برگرفتند و در تربت مبارک مدفون ساختند.

مولانا در نزدیک پدر خود سلطان العلماء مدفون گردید و از خاندان و پیوستگان وی متجاوز از پنجاه تن در آن ساحت قدس مدفون شده اند و بنا به بعضی روایات تربت و مدفن سلطان العلماء بهاء ولد و خاندان وی قبلاً به نام باغ سلطان معروف بوده و بهاء ولد هنگام ورود به قونیه گفته بود که رایحه خاندان ما از اینجا می آید و سلطان آن موضع را بدو بخشید و سپس آن را ارم باغچه گفتند.^۱

۱. برای اطلاع بیشتر به کتاب زندگانی مولانا جلال الدین استاد فروزانفر رجوع شود.

